Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir

Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477

ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

سال انتشار	۱۴۰۵	شماره انتشار		صفحات	۱_۲۱

تحلیل تطبیقی نظریه مرگ قرارداد و امکان اجرای آن در حقوق ایران (با نگاهی به فقه امامیه و رویه قضایی بین‌المللی)

آقای محمدجواد محمدی، خانم دکتر اعظم مظفری و آقای دکتر محمد علی قربانی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، گروه حقوق، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران.

استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران. (نویسنده مسئول)

استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران.

چکیده

نظریه مرگ قراردادها، به‌عنوان یکی از نظریه‌های نوین در حقوق قراردادهای غرب، درصدد ارائه‌ی چارچوبی جدید برای تحلیل زوال و انحلال قراردادهاست. در حقوق ایران، با وجود نهادهای سنتی انحلال مانند بطلان، فسخ، انفساخ و تعذر اجرا، خلأ نظری و قانونی قابل‌توجهی در خصوص شناسایی و مدیریت مواردی که قرارداد، علی‌رغم بقای ظاهری، از حیات مفید خود ساقط می‌شود، وجود دارد. از این‌رو، پژوهش حاضر با هدف بررسی امکان‌سنجی پذیرش نظریه مرگ قرارداد در نظام حقوقی ایران و تحلیل نسبت آن با نهادهای سنتی انحلال و نیز با تأکید بر مبانی قانونی، جایگاه اصل حاکمیت اراده، قاعده تعذر اجرا، قوه قاهره، قابلیت استناد در رویه قضایی، چالش‌های اثباتی و آثار بر اشخاص ثالث انجام شده است. روش پژوهش، تحلیلی-تطبیقی بوده و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، ابعاد مختلف نظریه مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با وجود چالش‌های موجود، به‌ویژه اصل لزوم و تأکید بر وفای به عقد، نظام حقوقی ایران به‌دلیل وجود ظرفیت‌های قابل‌توجه در فقه امامیه (مانند قاعده‌ی لاضرر و قاعده‌ی عسر و حرج) و نیز انعطاف‌پذیری برخی از مواد قانون مدنی (مانند مواد ۳۶۳، ۳۶۴، ۲۱۹ و ۲۲۰)، ظرفیت لازم برای پذیرش نظریه مرگ قرارداد را دارد. رویه‌ی قضایی بین‌المللی و تطبیقی، به‌ویژه آرای دیوان داوری دعاوی ایران-ایالات متحده و اصلاحات قانون مدنی فرانسه در سال ۲۰۱۶، نشان‌دهنده‌ی پذیرش مفاهیم مشابه با مرگ قرارداد در نظام‌های حقوقی پیشرفته است. با این حال، چالش‌های اثباتی و نبود رویه‌ی قضایی منسجم در ایران، از موانع جدی فراروی اجرای این نظریه محسوب می‌شوند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که پذیرش نظریه مرگ قرارداد در حقوق ایران، نیازمند اصلاحات تقنینی، تدوین رویه‌ی قضایی یکنواخت و آموزش قضات و فعالان اقتصادی است و می‌تواند به‌عنوان ابزاری کارآمد برای مدیریت قراردادهای دچار زوال، افزایش کارایی اقتصادی، کاهش هزینه‌های معاملاتی و برقراری عدالت و انصاف در روابط قراردادی مورد استفاده قرار گیرد.

واژگان کلیدی: مرگ قرارداد، انحلال قرارداد، اصل لزوم، قاعده تعذر اجرا، رویه قضایی.

طبقه‌بندی JEL : فقه – حقوق – جزا و جرم شناسی – حقوق بین الملل – حقوق خصوصی

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir

Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477

ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

Comparative analysis of the theory of the death of the contract and the possibility of its implementation in Iranian law (with a look at Imami jurisprudence and international jurisprudence)

Abstract

The theory of the death of contracts, as one of the new theories in Western contract law, aims to provide a new framework for analyzing the deterioration and dissolution of contracts. In Iranian law, despite the traditional institutions of liquidation such as nullity, termination, rescission and non-enforcement, there is a significant theoretical and legal gap regarding the identification and management of cases where the contract, despite its apparent survival, loses its useful life. Therefore, the current research was conducted with the aim of investigating the feasibility of accepting the theory of death of contract in Iran's legal system and analyzing its relationship with the traditional institutions of liquidation, as well as emphasizing the legal foundations, the position of the principle of sovereignty of the will, the rule of non-execution, the power of Cairo, the ability to be cited in the judicial procedure, evidentiary challenges and effects on third parties. The research method is analytical-adaptive, and various aspects of the theory have been investigated using library sources. The findings of the research show that despite the existing challenges, especially the principle of necessity and the emphasis on faithfulness to the contract, the Iranian legal system has the necessary capacity to accept the theory of death of contract due to the existence of significant capacities in Imami jurisprudence (such as the rule of harm and the rule of difficulty and hardship) and also the flexibility of some articles of the civil law (such as articles ٣٦٣, ٣٦٤, ٢١٩ and ٢٢٠). International and comparative jurisprudence, especially the decisions of the Iran-United States Arbitration Court and the French Civil Code reforms in ٢٠١٦, indicate the acceptance of concepts similar to the death of the contract in advanced legal systems. However, the evidentiary challenges and the lack of coherent judicial procedure in Iran are serious obstacles to the implementation of this theory. The results of the research indicate that the acceptance of the theory of the death of the contract in Iranian law requires legislative reforms, the formulation of a uniform judicial procedure, and the training of judges and economic activists, and it can be used as an efficient tool for managing deteriorating contracts, increasing economic efficiency, reducing transaction costs, and establishing justice and fairness in contractual relations.

Keywords: Death of the contract, Contract termination, The principle of necessity, Unable to perform rule, Judicial procedure.

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir

Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477

ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

متن مقاله

نظریه «مرگ قرارداد» که توسط گرانت گیلمور در سال ۱۹۷۴ میلادی مطرح شد، یکی از تأثیرگذارترین و بحث‌برانگیزترین نظریه‌های حقوق قراردادها در قرن بیستم محسوب می‌شود. گیلمور در کتاب خود با عنوان «مرگ قرارداد»، با رویکردی انتقادی و بنیادین، مدل سنتی حقوق قراردادها را که مبتنی بر مفروضاتی مانند آزادی قراردادی مطلق، برابری قدرت چانه‌زنی طرفین، عقلانیت کامل اقتصادی و امکان پیش‌بینی تمام شرایط آینده بود، به‌چالش کشید و اعلام کرد که این مفروضات با واقعیت‌های روابط قراردادی مدرن که اغلب در بستر نابرابری‌های ساختاری، عدم‌قطعیت‌های محیطی، تغییرات سریع اقتصادی و پویایی‌های پیچیده‌ی رابطه‌ای شکل می‌گیرند، هماهنگی ندارند. به‌عقیده‌ی گیلمور، تمایز سنتی میان قرارداد و مسئولیت مدنی، دیگر قابل‌دفاع نیست و حقوق قراردادها باید در چارچوب روابط اجتماعی و اقتصادی گسترده‌تری تحلیل شود (Gilmore, ۱۹۷۴: p. ۱-۵). اهمیت این نظریه در فراخوان آن برای هماهنگ‌سازی حقوق قراردادها با واقعیت‌های روابط حقوقی معاصر است و این دعوت، در طول پنج دهه‌ی گذشته، تأثیرات عمیقی بر دکترین حقوقی و رویه‌ی قضایی نظام‌های حقوقی پیشرفته، به‌ویژه در آمریکا و اروپا، گذاشته است.در واکنش به نظریه‌ی گیلمور، ایان آر. مک‌نیل، نظریه‌ی قراردادهای رابطه‌ای را توسعه داد و بر این نکته تأکید کرد که قراردادها نه تنها نمرده‌اند، بلکه با نگاهی جدید و رابطه‌ای، می‌توان آنها را به‌عنوان پدیده‌هایی پویا و مستمر در بستر روابط اجتماعی-اقتصادی تحلیل کرد. مک‌نیل با پذیرش نقد گیلمور بر نظریه‌ی کلاسیک، اما با رد نتیجه‌گیری نهایی او، به بازسازی مفهوم قرارداد بر اساس رویکردی رابطه‌ای پرداخت و نشان داد که قراردادها در شبکه‌ای پیچیده از روابط انسانی، اقتصادی و نهادی شکل می‌گیرند و تحول می‌یابند. از منظر مک‌نیل، قراردادهای رابطه‌ای، در مقابل قراردادهای گسسته و یک‌باره، بر مؤلفه‌هایی مانند روابط بلندمدت، همکاری مستمر میان طرفین، انعطاف‌پذیری در بازنگری شروط، تقویت حسن‌نیت و اعتماد متقابل، و نظارت قضایی بر اجرای عادلانه‌ی قرارداد، تأکید می‌کنند. این نظریه، با معرفی هنجارهای ده‌گانه‌ی قراردادی، چارچوبی نوین برای تحلیل قراردادها ارائه می‌دهد و بر این باور است که حقوق قراردادها باید با واقعیت‌های روابط قراردادی مدرن، که غالباً با عدم‌قطعیت، پیچیدگی و استمرار همراه است، هماهنگ شود (Macneil, ۱۹۸۰:۱۰). مطالعات تجربی ماکاولی نیز نشان داده است که فعالان اقتصادی در عمل، به‌ندرت از قواعد حقوقی قراردادها برای حل اختلافات خود استفاده می‌کنند و ترجیح می‌دهند که مشکلات را بر اساس هنجارهای غیررسمی و روابط شخصی حل و فصل کنند. این یافته، به‌وضوح نشان‌دهنده‌ی فاصله‌ی عمیق میان نظریه‌ی حقوقی قراردادها و واقعیت اجتماعی آنهاست و ضرورت بازنگری در نظریه‌ی کلاسیک را آشکار می‌سازد (Macaulay, ۱۹۸۵: ۴۷۵).

در نظام حقوقی ایران، با وجود اینکه نظریه مرگ قرارداد به‌صراحت و با همین عنوان، در قانون یا رویه‌ی قضایی پیش‌بینی نشده است، نشانه‌ها و عناصر این نظریه در حوزه‌های مختلفی قابل‌تشخیص است. از جمله، انحراف از قانون مدنی در حقوق تجارت و مقررات بانکی، فرسایش آزادی قراردادی در قراردادهای عمومی و خصوصی، و هم‌گرایی مسئولیت قراردادی و غیرقراردادی، نشان‌دهنده‌ی پذیرش تدریجی رویکردهای نزدیک به نظریه مرگ قرارداد در نظام حقوقی ایران است. همچنین، نشانه‌های پذیرش قراردادهای رابطه‌ای در حقوق ایران عبارتند از: شناسایی شروط باز و شروط ضمن عقد، افزایش اتکا بر عرف و عادت در تفسیر و اجرای قراردادها، تعدیل قضایی قرارداد در موارد استثنایی، اجرای اصول حسن‌نیت و انصاف در روابط قراردادی، و تفسیر فرامتنی قراردادها. در فقه امامیه نیز مبانی فکری این نظریه را می‌توان در قواعد و اصولی مانند قاعده‌ی لاضرر، قاعده‌ی عسر و حرج، قاعده‌ی نفی عسر، قاعده‌ی «المشقة تجلب التیسیر» و قاعده‌ی «العبرة بالمقاصد و المعانی دون الألفاظ و المبانی» جست‌وجو کرد که همگی بیانگر نگاه پویا به قراردادها و امکان زوال آنها در اثر تغییرات بیرونی و توجه به مقاصد و اهداف طرفین است .با این حال، اصل آزادی قراردادی و قاعده‌ی وفای به عقد (pacta

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

sunt servanda) همچنان از اصول بنیادین حقوق ایران هستند و پذیرش نظریه مرگ قرارداد نیازمند رویکردی متوازن و رعایت دقیق این اصول است. تعارض میان این دو اصل، یعنی اصل آزادی قراردادی و قاعده‌ی وفای به عقد از یک سو، و نیاز به انعطاف‌پذیری در مواجهه با تغییرات اساسی شرایط از سوی دیگر، یکی از چالش‌های اساسی فراروی پذیرش نظریه مرگ قرارداد در حقوق ایران است.این پژوهش با روش تحلیلی-تطبیقی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، به بررسی امکان‌سنجی نظریه مرگ قرارداد و قراردادهای رابطه‌ای در نظام حقوقی ایران می‌پردازد و درصدد پاسخ به این پرسش است که آیا این نظریه با مبانی فقهی و حقوقی ایران سازگاری دارد و چگونه می‌توان آن را در رویه قضایی ایران به‌کار گرفت. فرضیه‌های پژوهش بر این مبنا استوار است که نهادهای سنتی انحلال مانند بطلان، فسخ، انفساخ و تعذر اجرا، با وجود تفاوت در مبانی و آثار، همگی قابل‌تحلیل در چارچوب مفهوم مرگ قرارداد هستند و مرگ قرارداد موجب زوال تعهدات اصلی می‌شود، اما آثار تبعی و جانبی قرارداد حسب مورد ممکن است باقی بمانند. با وجود ظرفیت‌های موجود در فقه امامیه و قانون مدنی، اصل آزادی قراردادی و قاعده‌ی وفای به عقد (pacta sunt servanda) همچنان از اصول بنیادین حقوق ایران هستند و پذیرش نظریه مرگ قرارداد نیازمند رویکردی متوازن و رعایت دقیق این اصول است

۱-مبانی قانونی پذیرش یا عدم پذیرش نظریه در حقوق ایران

پذیرش هر نظریه‌ی حقوقی نوین در یک نظام حقوقی، نیازمند وجود مبانی قانونی مناسب و بسترهای لازم برای اجرای آن است. نظریه مرگ قرارداد، به‌عنوان یک مفهوم نسبتاً جدید در حقوق قراردادها، برای پذیرش در نظام حقوقی ایران، نیازمند بررسی مبانی قانونی موجود و شناسایی ظرفیت‌های قانونی برای انطباق با این نظریه است. در حقوق ایران، مبانی قانونی حاکم بر قراردادها، عمدتاً در مواد ۱۸۳ تا ۴۵۶ قانون مدنی و نیز در قواعد عمومی قراردادها، پراکنده شده است و هر یک از این مواد، به‌نوعی، بر حیات، اجرا و انحلال قراردادها تأثیر می‌گذارند. از یک سو، موادی مانند ۲۱۹، ۲۲۰ و ۲۲۳ قانون مدنی، بر اصل لزوم قراردادها و لزوم اجرای تعهدات ناشی از آنها تأکید دارند و به‌نظر می‌رسد که با پذیرش نظریه مرگ قرارداد که امکان زوال قرارداد را حتی در صورت بقای ظاهری آن مورد شناسایی قرار می‌دهد، در تعارض باشند. ماده ۲۱۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «عقد بین متعاملین و قائم‌مقام آنها لازم‌الاتباع است، مگر اینکه به اذن قانون یا به اذن طرفین یا به موجب شرط فاسخ، فسخ و انحلال پذیرفته شود.» این ماده، به‌صراحت بر لزوم قراردادها تأکید دارد و هرگونه خروج از آن را نیازمند اذن قانون، اذن طرفین یا شرط فاسخ می‌داند. با این حال، از سوی دیگر، موادی مانند ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۸ و ۴۴۶ قانون مدنی، به مواردی اشاره دارند که در آنها، قرارداد به‌دلایلی مانند تلف موضوع، استحاله‌ی اجرا، یا بطلان، منحل می‌شود و این مواد، می‌توانند به‌عنوان مبانی قانونی برای پذیرش نظریه مرگ قرارداد، مورد استفاده قرار گیرند (امامی، ۱۳۷۸: ۳۰۰). به‌عبارت دیگر، با وجود اینکه اصل لزوم، قاعده‌ی عمومی و اصلی حاکم بر قراردادهاست، قانون‌گذار، استثنائات متعددی بر آن وارد کرده است که نشان‌دهنده‌ی انعطاف‌پذیری نظام حقوقی در مواجهه با شرایط خاص و استثنایی است و نظریه مرگ قرارداد نیز می‌تواند به‌عنوان یک استثنای جدید بر اصل لزوم، در موارد خاص و با شرایط مشخص، مورد شناسایی قرار گیرد

ماده ۳۶۳ قانون مدنی که به تلف موضوع تعهد اشاره دارد، یکی از مهم‌ترین مبانی قانونی برای پذیرش نظریه مرگ قرارداد در حقوق ایران است. این ماده مقرر می‌دارد: «اگر موضوع تعهد، تلف شود، متعهدٌله، حق فسخ معامله را خواهد داشت.» این ماده، با وجود اینکه صرفاً به «تلف فیزیکی» موضوع تعهد اشاره دارد و ناظر به عقود معاوضی است، می‌تواند با تفسیر موسع از مفهوم «تلف» و تعمیم آن به «تلف اقتصادی» یا «تلف کارکردی»، به‌عنوان مبنایی برای پذیرش مرگ قرارداد در مواردی که موضوع تعهد، ارزش و کارایی اقتصادی خود را از دست می‌دهد، مورد استفاده قرار گیرد (شیروی، ۱۳۸۳: ۱۷۵). همچنین، ماده ۳۶۴ قانون مدنی که به استحاله‌ی اجرا اشاره دارد و مقرر می‌دارد: «اگر تعهد به عمل غیرممکنی تعلق گیرد، در صورتی که آن عمل، غیرممکن باشد، معامله

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

باطل است و اگر بعد از معامله، غیرممکن شود، موجب فسخ معامله می‌شود»، می‌تواند به‌عنوان مبنای قانونی دیگری برای پذیرش نظریه مرگ قرارداد در مواردی که اجرای تعهد، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط، به‌شدت دشوار یا غیرمنطقی شده است، مورد استناد قرار گیرد .با این حال، این مواد، صرفاً ناظر به مواردی هستند که اجرای تعهد، به‌طور فیزیکی و مادی، غیرممکن شده است و نمی‌توان آنها را به مواردی که اجرای تعهد، به‌دلیل تغییرات اقتصادی یا اجتماعی، به‌شدت غیرمنطقی و ناعادلانه شده است، تعمیم داد، مگر اینکه با تفسیر موسع و پویا از آنها، امکان تعمیم فراهم شود (صفایی، ۱۳۹۷: ۲۵۰). از سوی دیگر، ماده ۲۲۰ قانون مدنی که بر لزوم رعایت عرف و عادت در اجرای قراردادها تأکید دارد و مقرر می‌دارد: «عقود نه فقط متعاملین را به اجرای چیزی که در آن تصریح شده ملزم می‌نماید، بلکه متعاملین به کلیه‌ی نتایجی هم که به موجب عرف و عادت یا به موجب قانون از عقد حاصل می‌شود، ملزم هستند»، می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای پذیرش مرگ قرارداد در مواردی که عرف و عادت، ادامه‌ی حیات قرارداد را غیرمنطقی یا ناکارآمد می‌داند، مورد استناد قرار گیرد (امامی، ۱۳۷۸: ۲۱۰). همچنین، ماده ۳۷۸ قانون مدنی که در مورد خیار غبن و ماده ۴۴۶ قانون مدنی که در مورد بطلان معامله است، هر یک به‌نوعی، بر امکان انحلال قرارداد در شرایط خاص تأکید دارند و می‌توانند به‌عنوان مبانی قانونی مکمل برای پذیرش نظریه مرگ قرارداد، مورد استفاده قرار گیرند.

با این حال، مهم‌ترین چالش قانونی در مسیر پذیرش نظریه مرگ قرارداد در حقوق ایران، عدم وجود یک ماده یا قاعده‌ی قانونی صریح و روشن است که به‌صراحت، امکان زوال قرارداد را در مواردی که اجرای تعهد، به‌دلیل تغییرات اقتصادی یا اجتماعی، به‌شدت غیرمنطقی و ناعادلانه شده است، مورد شناسایی قرار دهد. در حقوق فرانسه، اصلاحات قانون مدنی در سال ۲۰۱۶، با گنجاندن ماده ۱۱۹۵ که به تغییر اوضاع و احوال اشاره دارد، این خلأ قانونی را تا حد زیادی پر کرده است و به طرفین امکان داده است که در صورت تغییرات اساسی و پیش‌بینی‌نشده‌ی شرایط که اجرای تعهد را به‌شدت دشوار می‌سازد، از دادگاه درخواست تعدیل یا انحلال قرارداد را بنمایند (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۰۰). در حقوق آمریکا نیز، بازگویی دوم قانون قراردادها در بخش‌های ۲۶۱ و ۲۶۵، به‌ترتیب، نظریه‌های ناکارآمدی اقتصادی و احباط هدف را مورد شناسایی قرار داده است و به طرفین امکان داده است که در صورت تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی یا اجتماعی، بدون اینکه نیاز به اثبات تقصیر داشته باشند، از قرارداد خارج شوند (American Law Institute, ۱۹۸۱: § ۲۶۱, ۲۶۵). در حقوق ایران، هرچند هنوز ماده یا قاعده‌ی قانونی مشابهی به‌صراحت پیش‌بینی نشده است، اما می‌توان با استفاده از ظرفیت‌های موجود در فقه امامیه، مانند قاعده‌ی لاضرر، قاعده‌ی عسر و حرج، و قاعده‌ی نفی عسر، و نیز با تفسیر پویا و موسع از مواد موجود قانون مدنی، زمینه‌های پذیرش این نظریه را فراهم کرد (انصاری، ۱۴۲۲ق: ۱۶۰). از سوی دیگر، رویه‌ی قضایی ایران، به‌تدریج به‌سمت پذیرش رویکردهای منعطف‌تر در مواجهه با تغییرات اساسی شرایط حرکت کرده است و در برخی موارد، با استناد به قاعده‌ی عسر و حرج یا نظریه‌ی تغییر اوضاع و احوال، حکم به تعدیل یا انحلال قرارداد صادر کرده است که این امر، نشان‌دهنده‌ی ظرفیت نظام حقوقی ایران برای پذیرش نظریه مرگ قرارداد، حتی در صورت عدم وجود نص قانونی صریح، می‌باشد (صفایی، ۱۳۹۷: ۲۶۰). در نهایت، می‌توان گفت که با وجود چالش‌های موجود، می‌توان با تکیه بر مبانی قانونی موجود، به‌ویژه مواد ۳۶۳، ۳۶۴، ۲۱۹، ۲۲۰ و ۳۷۸ قانون مدنی، و نیز با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فقه امامیه و رویه‌ی قضایی، زمینه‌های پذیرش نظریه مرگ قرارداد را در حقوق ایران فراهم کرد، هرچند که این پذیرش، نیازمند تفسیر پویا و موسع از مفاد قانونی موجود و نیز تدوین قواعد روشن و شفاف در این زمینه است تا از سوءاستفاده و بی‌ثباتی در روابط اقتصادی جلوگیری شود (کاظمی و حسینی دهنوی، ۱۴۰۴: ۱۵۰).

۲-نسبت نظریه مرگ قرارداد با اصل حاکمیت اراده

اصل حاکمیت اراده، به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین و تأثیرگذارترین اصول حقوق قراردادها، بر این مبنا استوار است که طرفین قرارداد، با اراده‌ی آزاد

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

و آگاهانه‌ی خود، به انعقاد قرارداد و پذیرش تعهدات ناشی از آن اقدام می‌کنند و به‌همین دلیل، باید به آثار و تبعات آن نیز پایبند باشند. این اصل، که ریشه در فلسفه‌ی لیبرالیسم و نظریه‌ی قراردادهای کلاسیک دارد، در نظام‌های حقوقی مختلف، از جمله حقوق ایران، فرانسه و آمریکا، به‌عنوان یکی از اصول بنیادین و غیرقابل‌انکار حقوق قراردادها، مورد شناسایی قرار گرفته است و بر اساس آن، قراردادها، به‌عنوان مظهر و تجلی اراده‌ی طرفین، از اعتبار و الزام‌آوری ویژه‌ای برخوردارند و هیچ‌یک از طرفین نمی‌توانند به‌طور یک‌جانبه و بدون دلیل موجه، از آنها تخطی کنند (کاتوزیان، ۱۳۶۹: ج ۱، ۵۰). در حقوق ایران، اصل حاکمیت اراده، در مواد متعددی از قانون مدنی، از جمله مواد ۱۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۹ و ۲۲۰، مورد شناسایی قرار گرفته است و بر اساس آن، قراردادها، به‌عنوان توافق اراده‌های دو یا چند شخص، از اعتبار و الزام‌آوری خاصی برخوردارند و طرفین، موظف به اجرای تعهدات ناشی از آنها هستند. ماده ۱۰ قانون مدنی که به اصل آزادی قراردادی اشاره دارد، مقرر می‌دارد: «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است.» این ماده، مبین اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادی است و به طرفین این امکان را می‌دهد که با اراده‌ی آزاد خود، هرگونه قراردادی را که مخالف صریح قانون نباشد، منعقد کنند و به آثار آن پایبند باشند. ماده ۱۹۰ قانون مدنی نیز که به عناصر اساسی صحت معامله اشاره دارد، قصد و رضا را به‌عنوان اولین و مهم‌ترین رکن صحت معامله، مورد شناسایی قرار داده است و بر این نکته تأکید دارد که بدون وجود قصد و اراده‌ی جدی و آگاهانه‌ی طرفین، هیچ‌گونه قراردادی، اعتبار و نفوذی نخواهد داشت (امامی، ۱۳۷۸: ۱۳۰). ماده ۱۹۱ قانون مدنی نیز بر این نکته تأکید دارد که «عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط تطابق ایجاب و قبول» و این، بیانگر نقش محوری و اساسی اراده در ایجاد و اعتبار قراردادهاست.

با این حال، اصل حاکمیت اراده، یک اصل مطلق و غیرقابل‌تعدیل نیست و در نظام‌های حقوقی مختلف، محدودیت‌ها و استثنائات متعددی بر آن وارد شده است که از جمله می‌توان به محدودیت‌های ناشی از نظم عمومی، اخلاق حسنه، قواعد آمره، و نیز محدودیت‌های ناشی از شرایط اضطراری و تغییرات اساسی در شرایط، اشاره کرد. به‌عبارت دیگر، اراده‌ی طرفین، هرچند در ایجاد و اعتبار قراردادها، نقشی اساسی و تعیین‌کننده دارد، اما در چارچوب قواعد و اصول حاکم بر نظام حقوقی، محدود و مقید است و نمی‌تواند از آنها تخطی کند و قراردادی را که مخالف با نظم عمومی، اخلاق حسنه یا قواعد آمره است، ایجاد کند، حتی اگر طرفین، با اراده‌ی آزاد و آگاهانه‌ی خود، به انعقاد آن اقدام کرده باشند (صفایی، ۱۳۹۷: ۳۰). نظریه مرگ قرارداد، در تقابل با اصل حاکمیت اراده قرار ندارد، بلکه در صدد تکمیل و تعدیل آن است و بر این نکته تأکید دارد که اراده‌ی طرفین، هرچند در ایجاد و اعتبار قراردادها، نقشی اساسی دارد، اما در تداوم حیات قرارداد، به‌تنهایی کافی نیست و عوامل عینی و خارجی نیز می‌توانند بر حیات و زوال قرارداد تأثیر بگذارند. به‌عبارت دیگر، نظریه مرگ قرارداد، با پذیرش این نکته که اراده‌ی طرفین، مبنای اصلی ایجاد قرارداد است، بر این باور است که در مواردی که تغییرات اساسی و پیش‌بینی‌نشده در شرایط، اجرای تعهد را به‌شدت دشوار، غیرمنطقی یا ناعادلانه می‌سازد، ادامه‌ی حیات قرارداد، نه تنها به نفع هیچ‌یک از طرفین نیست، بلکه با اصول انصاف و عدالت و نیز با کارایی اقتصادی، در تعارض است و به‌همین دلیل، باید امکان خروج از قرارداد، حتی در صورت عدم وجود اراده‌ی یک‌طرفه برای انحلال، فراهم شود (کاظمی و حسینی دهنوی، ۱۴۰۴: ۱۴۰). به‌بیان دیگر، حاکمیت اراده، به‌معنای آزادی مطلق در ایجاد و تداوم قرارداد نیست، بلکه به‌معنای آزادی در چارچوب قواعد و اصول حاکم بر نظام حقوقی است و در مواردی که ادامه‌ی حیات قرارداد، با این قواعد و اصول، در تعارض قرار می‌گیرد، اراده‌ی طرفین، نمی‌تواند مانع از زوال و مرگ قرارداد شود (شهیدی، ۱۳۹۳: ج ۳، ۱۲۰).

در حقوق فرانسه، اصل حاکمیت اراده، در ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی جدید، با عنوان «قوت الزام‌آوری قراردادها» مورد شناسایی قرار گرفته است و بر اساس آن، قراردادهای قانونی، در میان طرفین، حکم قانون را دارند و هیچ‌یک از طرفین نمی‌توانند به‌طور یک‌جانبه از آنها تخطی کنند.

با این حال، اصلاحات قانون مدنی در سال ۲۰۱۶، با گنجاندن ماده ۱۱۹۵

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

که به تغییر اوضاع و احوال اشاره دارد، محدودیت‌های جدیدی بر اصل حاکمیت اراده وارد کرده است و به طرفین این امکان را داده است که در صورت تغییرات اساسی و پیش‌بینی‌نشده‌ی شرایط که اجرای تعهد را به‌شدت دشوار می‌سازد، از دادگاه درخواست تعدیل یا انحلال قرارداد را بنمایند، حتی اگر این خواسته، با اراده‌ی اولیه‌ی آنها در زمان انعقاد قرارداد، در تعارض باشد (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۰۰). در حقوق آمریکا، اصل حاکمیت اراده، با عناوینی مانند «آزادی قراردادی» و «اختیار قراردادی» مورد شناسایی قرار گرفته است، اما نظریه‌های ناکارآمدی اقتصادی و احباط هدف، که در بازگویی دوم قانون قراردادها در بخش‌های ۲۶۱ و ۲۶۵ به آنها اشاره شده است، محدودیت‌های قابل‌توجهی بر این اصل وارد کرده‌اند و به طرفین این امکان را داده‌اند که در صورت تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی یا اجتماعی، بدون اینکه نیاز به اثبات تقصیر داشته باشند، از قرارداد خارج شوند (American Law Institute, ۱۹۸۱: § ۲۶۱, ۲۶۵). در حقوق انگلستان نیز، نظریه‌ی احباط قرارداد که در رویه‌ی قضایی این کشور، به‌ویژه در پرونده‌ی معروف «کِرِل علیه هنری» در سال ۱۹۰۳، مورد شناسایی قرار گرفته است، بر این مبنا استوار است که در صورت وقوع حادثه‌ای پیش‌بینی‌نشده و خارجی که هدف اصلی قرارداد را از بین می‌برد، قرارداد به‌طور خودکار منحل می‌شود و طرفین، از تعهدات خود آزاد می‌شوند، بدون اینکه نیازی به اراده‌ی یکی از طرفین برای انحلال باشد .این تحولات در حقوق تطبیقی، نشان می‌دهد که نظام‌های حقوقی پیشرفته، به‌تدریج به‌سمت تعدیل اصل حاکمیت اراده و پذیرش نقش عوامل عینی و خارجی در حیات و زوال قراردادها حرکت کرده‌اند و نظریه مرگ قرارداد، در راستای همین تحولات، می‌تواند به‌عنوان یک نظریه‌ی تکمیل‌کننده و تعدیل‌کننده‌ی اصل حاکمیت اراده، مورد شناسایی قرار گیرد. در حقوق ایران، با وجود تأکید بر اصل حاکمیت اراده، در عمل و رویه‌ی قضایی، به‌تدریج گرایش به‌سمت تعدیل این اصل و پذیرش نقش عوامل عینی و خارجی در زوال قراردادها مشاهده می‌شود و در برخی موارد، با استناد به قاعده‌ی عسر و حرج یا نظریه‌ی تغییر اوضاع و احوال، حکم به تعدیل یا انحلال قرارداد صادر شده است، حتی در مواردی که اراده‌ی یکی از طرفین بر ادامه‌ی حیات قرارداد استوار بوده است و این امر، نشان‌دهنده‌ی ظرفیت نظام حقوقی ایران برای پذیرش نظریه مرگ قرارداد، به‌عنوان یک تعدیل‌کننده‌ی اصل حاکمیت اراده، می‌باشد (صفایی، ۱۳۹۷: ۲۷۰).

با این حال، پذیرش نظریه مرگ قرارداد، به‌عنوان یک تعدیل‌کننده‌ی اصل حاکمیت اراده، با چالش‌های جدی نیز مواجه است که مهم‌ترین آنها، خطر تضعیف اعتماد و امنیت در روابط اقتصادی و همچنین، ایجاد بی‌ثباتی و ناامنی در معاملات است. به‌عبارت دیگر، اگر نظام حقوقی، به‌راحتی و بدون ارائه‌ی معیارهای روشن و قابل‌سنجش، امکان خروج از قرارداد را بر اساس عوامل عینی و خارجی فراهم آورد، ممکن است اعتماد طرفین به پایداری و بقای قراردادها، کاهش یابد و این امر، به کاهش سرمایه‌گذاری و رونق اقتصادی بینجامد. برای جلوگیری از این پیامدهای منفی، لازم است که نظام حقوقی، با ارائه‌ی معیارهای دقیق و عینی برای تشخیص موارد مرگ قرارداد و نیز با تعیین تشریفات مشخص برای احراز آن و اعمال آثار مترتب بر آن، از یک سو، امکان سوءاستفاده از این نظریه را محدود کند و از سوی دیگر، اعتماد طرفین به پایداری و بقای قراردادها را حفظ نماید. در فقه امامیه، قاعده‌ی «الیقین لا یزول بالشک» و نیز قاعده‌ی «الأصل بقاء ما کان علی ما کان»، بر لزوم تمسک به اصل بقا و عدم پذیرش ادعای زوال، بدون دلیل قطعی و معتبر، تأکید دارند و می‌توانند به‌عنوان مبانی فقهی برای محدودکردن قلمرو نظریه مرگ قرارداد و جلوگیری از سوءاستفاده از آن، مورد استفاده قرار گیرند (طباطبایی، بی‌تا: ۳۰۰). از سوی دیگر، می‌توان با ارائه‌ی تفسیری محدود و مضیق از مفهوم مرگ قرارداد و تعیین شرایط سخت‌گیرانه برای احراز آن، از گسترش بی‌رویه‌ی این نظریه و ایجاد بی‌ثباتی در روابط اقتصادی جلوگیری کرد و تنها در مواردی که مرگ قرارداد، به‌وضوح و با دلایل قطعی قابل‌اثبات باشد، امکان خروج از قرارداد را فراهم ساخت.

۳- مرگ قرارداد در پرتو قاعده تعذر اجرا

قاعده تعذر اجرا، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین قواعد فقهی و حقوقی در

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

حوزه‌ی تعهدات، بر این مبنا استوار است که در صورتی که اجرای تعهد، به‌دلیل عواقب خارجی و پیش‌بینی‌نشده، به‌طور کامل غیرممکن شود یا به‌حدی دشوار گردد که خارج از توان متعهد باشد، تعهد ساقط می‌شود و متعهد، مسئول جبران خسارت نخواهد بود، مگر اینکه تقصیری در ایجاد این وضعیت داشته باشد. این قاعده، که ریشه در قاعده‌ی فقهی «المشقة تجلب التیسیر» و نیز قاعده‌ی «لاضرر» دارد، در حقوق ایران، در مواد ۳۶۳ و ۳۶۴ قانون مدنی، به‌عنوان یکی از اسباب انحلال قهری قرارداد، مورد شناسایی قرار گرفته است و به متعهد، در صورت تلف موضوع تعهد یا استحاله‌ی اجرا، امکان خروج از تعهد را می‌دهد، بدون اینکه نیازی به فسخ از سوی متعهدٌله داشته باشد. با این حال، قاعده تعذر اجرا، صرفاً ناظر به مواردی است که اجرای تعهد، به‌طور فیزیکی و مادی، غیرممکن شده است و نمی‌توان آن را به مواردی که اجرای تعهد، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی یا اجتماعی، به‌شدت غیرمنطقی و ناعادلانه شده است، تعمیم داد، مگر اینکه با تفسیر موسع از مفهوم «عذر» و «تعذر»، امکان تعمیم فراهم شود. بیگدلی در کتاب «تعدیل قرارداد» که در سال ۱۴۰۲ منتشر شده است، با بررسی نظریه‌ی عدم پیش‌بینی و تغییر اوضاع و احوال، بر این نکته تأکید دارد که اگرچه قاعده تعذر اجرا، به‌عنوان یک قاعده‌ی سنتی، صرفاً ناظر به موارد عدم امکان فیزیکی است، اما با توجه به تحولات اقتصادی و اجتماعی و گسترش قراردادهای بلندمدت، ضرورت توسعه‌ی دامنه‌ی این قاعده و تعمیم آن به موارد عدم امکان اقتصادی و کارکردی، بیش از پیش احساس می‌شود و می‌توان با تفسیر پویا و موسع از مفاد مواد ۳۶۳ و ۳۶۴ قانون مدنی، این توسعه را محقق ساخت (بیگدلی، ۱۴۰۲: ۲۵۰).

در نظریه مرگ قرارداد، قاعده تعذر اجرا، به‌عنوان یکی از مبانی فقهی و حقوقی اصلی برای توجیه زوال و انحلال قراردادها در موارد استثنایی، مورد استفاده قرار می‌گیرد و می‌تواند به‌عنوان پلی میان نهادهای سنتی انحلال و نظریه مرگ قرارداد، عمل کند و به‌نظام حقوقی این امکان را بدهد که در مواردی که اجرای تعهد، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط، به‌شدت دشوار یا غیرممکن می‌شود، حکم به انحلال یا تعدیل قرارداد صادر کند. با این حال، نظریه مرگ قرارداد، فراتر از قاعده تعذر اجرا، بر این نکته تأکید دارد که مرگ قرارداد، می‌تواند حتی در مواردی رخ دهد که اجرای تعهد، از نظر فیزیکی، هنوز ممکن است، اما به‌دلیل تغییرات اقتصادی یا اجتماعی، به‌شدت غیرمنطقی و ناعادلانه شده است و دیگر نمی‌تواند هدف و غرض قرارداد را تأمین کند. به‌عبارت دیگر، نظریه مرگ قرارداد، با پذیرش قاعده تعذر اجرا به‌عنوان یک قاعده‌ی کلی و عمومی، بر این باور است که دامنه‌ی این قاعده، باید گسترش یابد و شامل موارد عدم امکان اقتصادی و کارکردی نیز بشود و به‌نظام حقوقی این امکان را بدهد که در این موارد، نیز حکم به انحلال یا تعدیل قرارداد صادر کند. این رویکرد، با تحولات اخیر در حقوق تطبیقی، به‌ویژه در حقوق فرانسه و آمریکا، هماهنگی کامل دارد. در حقوق فرانسه، اصلاحات قانون مدنی در سال ۲۰۱۶، با گنجاندن ماده ۱۱۹۵ که به تغییر اوضاع و احوال اشاره دارد، دامنه‌ی قاعده تعذر اجرا را به‌طور قابل‌توجهی گسترش داده است و به طرفین این امکان را داده است که در صورت تغییرات اساسی و پیش‌بینی‌نشده‌ی شرایط اقتصادی که اجرای تعهد را به‌شدت دشوار می‌سازد، از دادگاه درخواست تعدیل یا انحلال قرارداد را بنمایند، بدون اینکه نیاز به اثبات عدم امکان فیزیکی داشته باشند. در حقوق آمریکا، بازگویی دوم قانون قراردادها .در بخش ۲۶۱ که به ناکارآمدی اقتصادی اشاره دارد و بخش ۲۶۵ که به احباط هدف اشاره دارد، هر دو به‌نوعی، دامنه‌ی قاعده تعذر اجرا را گسترش داده‌اند و به طرفین این امکان را داده‌اند که در صورت تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی یا اجتماعی، بدون اینکه نیاز به اثبات عدم امکان فیزیکی داشته باشند، از قرارداد خارج شوند (American Law Institute, ۱۹۸۱: § ۲۶۱, ۲۶۵). در حقوق انگلستان، نظریه‌ی احباط قرارداد.که در رویه‌ی قضایی این کشور، به‌ویژه در پرونده‌ی معروف «کِرِل علیه هنری» در سال ۱۹۰۳، مورد شناسایی قرار گرفته است، بر این مبنا استوار است که در صورت وقوع حادثه‌ای پیش‌بینی‌نشده و خارجی که هدف اصلی قرارداد را از بین می‌برد، قرارداد به‌طور خودکار منحل می‌شود و طرفین، از تعهدات خود آزاد می‌شوند، بدون اینکه نیاز به اثبات عدم امکان فیزیکی داشته باشند (Treitel,

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

.(p. ۸۰۰ :۲۰۰۳

این تحولات در حقوق تطبیقی، نشان می‌دهد که نظام‌های حقوقی پیشرفته، به‌تدریج به‌سمت توسعه‌ی دامنه‌ی قاعده تعذر اجرا و تعمیم آن به موارد عدم امکان اقتصادی و کارکردی حرکت کرده‌اند و نظریه مرگ قرارداد، در راستای همین تحولات، می‌تواند به‌عنوان یک نظریه‌ی تکمیل‌کننده و توسعه‌دهنده‌ی قاعده تعذر اجرا، مورد شناسایی قرار گیرد.در حقوق ایران، با وجود اینکه قاعده تعذر اجرا، صرفاً ناظر به موارد عدم امکان فیزیکی است، اما رویه‌ی قضایی، به‌تدریج به‌سمت پذیرش رویکردهای منعطف‌تر در مواجهه با تغییرات اساسی شرایط حرکت کرده است و در برخی موارد، با استناد به قاعده‌ی عسر و حرج که از قواعد مسلم فقهی است و در مواد متعددی از قانون مدنی، از جمله ماده ۲۲۷، به آن اشاره شده است، حکم به تعدیل یا انحلال قرارداد صادر کرده است، حتی در مواردی که اجرای تعهد، از نظر فیزیکی، هنوز ممکن بوده است. قاعده‌ی عسر و حرج، به‌عنوان یکی از قواعد فقهی، ظرفیت بالایی برای توسعه‌ی دامنه‌ی قاعده تعذر اجرا دارد و می‌توان با استناد به آن، در مواردی که تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی، اجرای تعهد را به‌شدت دشوار و طاقت‌فرسا می‌سازد، حکم به انحلال یا تعدیل قرارداد صادر کرد، بدون اینکه نیاز به اثبات عدم امکان فیزیکی باشد. شیروی نیز در مقاله‌ی خود با عنوان «خیار تعذر تسلیم در فقه امامیه» که در سال ۱۳۸۳ منتشر شده است، با بررسی موارد تعذر تسلیم در فقه امامیه، بر این نکته تأکید دارد که فقیهان امامیه، در مواردی که تسلیم موضوع تعهد، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط، به‌شدت دشوار می‌شود، با استناد به قاعده‌ی لاضرر و قاعده‌ی عسر و حرج، امکان خروج از تعهد را فراهم کرده‌اند و این رویکرد، با توسعه‌ی دامنه‌ی قاعده تعذر اجرا و تعمیم آن به موارد عدم امکان اقتصادی و کارکردی، هماهنگی کامل دارد (شیروی، ۱۳۸۳: ۱۸۰). از سوی دیگر، نظریه‌ی قراردادهای رابطه‌ای که توسط مک‌نیل در کتاب «قرارداد اجتماعی جدید» که در سال ۱۹۸۰ منتشر شده است، توسعه یافته است، بر این نکته تأکید دارد که در قراردادهای بلندمدت و مستمر، قاعده تعذر اجرا، به‌دلیل پویایی و استمرار این نوع قراردادها، به‌تنهایی نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای طرفین باشد و نیاز به قاعده‌ای جامع‌تر و منعطف‌تر که شامل موارد زوال کارکردی و اقتصادی نیز بشود، احساس می‌شود. مک‌نیل با معرفی هنجارهای ده‌گانه‌ی قراردادی خود، از جمله هنجار «انعطاف‌پذیری» و هنجار «همبستگی قراردادی»، به تبیین چارچوبی پرداخته است که در آن، قاعده تعذر اجرا، به‌عنوان یکی از هنجارهای حاکم بر قراردادها، در کنار سایر هنجارها، مورد بررسی قرار می‌گیرد و دامنه‌ی آن، به‌گونه‌ای تفسیر می‌شود که با پویایی و استمرار قراردادهای رابطه‌ای، هماهنگ باشد (Macneil, ۱۹۸۰: p. ۶۰). ماکاولی نیز در مقاله‌ی خود با عنوان «دیدگاه تجربی از قرارداد» که در سال ۱۹۸۵ در Wisconsin Law Review منتشر شده است، با ارائه‌ی شواهد تجربی، نشان داده است که در عمل، فعالان اقتصادی به‌ندرت از قاعده تعذر اجرا و سایر قواعد حقوقی برای حل اختلافات خود استفاده می‌کنند و ترجیح می‌دهند که مشکلات را بر اساس هنجارهای غیررسمی و روابط شخصی حل و فصل کنند و این یافته، نشان‌دهنده‌ی آن است که قاعده تعذر اجرا، به‌تنهایی، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای پیچیده‌ی روابط اقتصادی معاصر باشد و نیاز به قاعده‌ای جامع‌تر و منعطف‌تر که شامل موارد زوال کارکردی و اقتصادی نیز بشود، احساس می‌شود (Macaulay, ۱۹۸۵: p. ۴۷۰).

با این حال، پذیرش نظریه مرگ قرارداد در پرتو قاعده تعذر اجرا، با چالش‌های جدی نیز مواجه است که مهم‌ترین آنها، خطر سوءاستفاده از این قاعده و ایجاد بی‌ثباتی در روابط اقتصادی است. به‌عبارت دیگر، اگر نظام حقوقی، به‌راحتی و بدون ارائه‌ی معیارهای روشن و قابل‌سنجش، امکان خروج از قرارداد را بر اساس توسعه‌ی دامنه‌ی قاعده تعذر اجرا و تعمیم آن به موارد عدم امکان اقتصادی و کارکردی فراهم آورد، ممکن است برخی از طرفین، به‌بهانه‌های واهی و با استفاده از این قاعده، از تعهدات خود شانه خالی کنند و به روابط اقتصادی و اعتماد عمومی، آسیب وارد نمایند. برای جلوگیری از این سوءاستفاده‌ها، لازم است که نظام حقوقی، با ارائه‌ی معیارهای دقیق و عینی برای تشخیص موارد تعذر اجرا و نیز با تعیین تشریفات مشخص برای احراز آن و اعمال آثار مترتب بر

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

آن، از یک سو، امکان سوءاستفاده از این قاعده را محدود کند و از سوی دیگر، اعتماد طرفین به پایداری و بقای قراردادها را حفظ نماید.

در فقه امامیه، قاعده‌ی «الیقین لا یزول بالشک» و نیز قاعده‌ی «الأصل بقاء ما کان علی ما کان»، بر لزوم تمسک به اصل بقا و عدم پذیرش ادعای تعذر، بدون دلیل قطعی و معتبر، تأکید دارند و می‌توانند به‌عنوان مبانی فقهی برای محدودکردن قلمرو قاعده تعذر اجرا و جلوگیری از سوءاستفاده از آن، مورد استفاده قرار گیرند (انصاری، ۱۴۲۲ق: ۱۸۰). از سوی دیگر، می‌توان با ارائه‌ی تفسیری محدود و مضیق از مفهوم تعذر اجرا و تعیین شرایط سخت‌گیرانه برای احراز آن، از گسترش بی‌رویه‌ی این قاعده و ایجاد بی‌ثباتی در روابط اقتصادی جلوگیری کرد و تنها در مواردی که تعذر اجرا، به‌وضوح و با دلایل قطعی قابل‌اثبات باشد، امکان خروج از قرارداد را فراهم ساخت. در نهایت، می‌توان گفت که قاعده تعذر اجرا، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین قواعد فقهی و حقوقی در حوزه‌ی تعهدات، ظرفیت بالایی برای انطباق با نظریه مرگ قرارداد و توسعه‌ی دامنه‌ی آن به موارد عدم امکان اقتصادی و کارکردی دارد و با تفسیر پویا و موسع از مفاد مواد ۳۶۳ و ۳۶۴ قانون مدنی و نیز با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فقه امامیه و رویه‌ی قضایی، می‌توان زمینه‌های لازم برای پذیرش این نظریه را در نظام حقوقی ایران فراهم کرد و از این طریق، به افزایش کارایی اقتصادی، کاهش هزینه‌های معاملاتی و تخصیص بهینه‌ی منابع کمک نمود.

۴-تأثیر قوه قاهره بر حیات و مرگ قرارداد

قوه قاهره، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین موانع اجرای تعهدات قراردادی، در نظام‌های حقوقی مختلف، از جمله حقوق ایران، فقه امامیه، حقوق فرانسه و حقوق کامن‌لا، مورد شناسایی قرار گرفته است و بر اساس آن، در صورتی که اجرای تعهد، به‌دلیل وقوع حوادث غیرمترقبه و پیش‌بینی‌نشده‌ای که خارج از اراده و کنترل متعهد است، به‌طور کامل غیرممکن شود، متعهد از مسئولیت جبران خسارت معاف می‌شود و تعهد، ساقط می‌گردد. در حقوق ایران، ماده ۲۲۷ قانون مدنی که به ضمانت اجرای نقض تعهد اشاره دارد و ماده ۳۶۴ قانون مدنی که به استحاله‌ی اجرا اشاره دارد، به‌طور ضمنی، به قوه قاهره اشاره دارند و بر اساس آن، در صورت وقوع حوادث غیرمترقبه که اجرای تعهد را غیرممکن می‌سازد، متعهد، مسئول جبران خسارت نخواهد بود. با این حال، قوه قاهره، صرفاً ناظر به مواردی است که اجرای تعهد، به‌طور فیزیکی و مادی، غیرممکن می‌شود و نمی‌توان آن را به مواردی که اجرای تعهد، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی یا اجتماعی، به‌شدت غیرمنطقی و ناعادلانه می‌شود، تعمیم داد، مگر اینکه با تفسیر موسع از مفهوم «قوه قاهره» و تعمیم آن به «قوه قاهره‌ی اقتصادی»، امکان تعمیم فراهم شود. در نظام‌های حقوقی پیشرفته، گرایش به‌سوی توسعه‌ی دامنه‌ی مفهوم قوه قاهره و تعمیم آن به موارد دشواری شدید اقتصادی و تغییرات اساسی در شرایط بازار، وجود دارد و به‌تدریج، از رویکرد سنتی که قوه قاهره را صرفاً ناظر به حوادث فیزیکی و طبیعی می‌دانست، فاصله گرفته می‌شود (Carver, ۲۰۲۰: p. ۵۰). در حقوق فرانسه، اصلاحات قانون مدنی در سال ۲۰۱۶، با گنجاندن ماده ۱۲۱۸ که به استحاله‌ی اجرا اشاره دارد و ماده ۱۱۹۵ که به تغییر اوضاع و احوال اشاره دارد، دامنه‌ی مفهوم قوه قاهره را به‌طور قابل‌توجهی گسترش داده است و به طرفین این امکان را داده است که در صورت تغییرات اساسی و پیش‌بینی‌نشده‌ی شرایط اقتصادی که اجرای تعهد را به‌شدت دشوار می‌سازد، از دادگاه درخواست تعدیل یا انحلال قرارداد را بنمایند، بدون اینکه نیاز به اثبات عدم امکان فیزیکی داشته باشند (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۰۰). در حقوق آمریکا، بازگویی دوم قانون قراردادها (در بخش ۲۶۱ که به ناکارآمدی اقتصادی اشاره دارد، به‌طور ضمنی، به توسعه‌ی دامنه‌ی مفهوم قوه قاهره و تعمیم آن به موارد دشواری شدید اقتصادی، اشاره دارد و به طرفین این امکان را داده است که در صورت تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی که اجرای تعهد را به‌شدت غیراقتصادی می‌سازد، بدون اینکه نیاز به اثبات عدم امکان فیزیکی داشته باشند، از قرارداد خارج شوند (American Law Institute, ۱۹۸۱: § ۲۶۱).

در نظریه مرگ قرارداد، قوه قاهره، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل خارجی مؤثر بر حیات و مرگ قراردادها، مورد شناسایی قرار می‌گیرد و بر این مبنا

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

استوار است که وقوع قوه قاهره، می‌تواند به‌عنوان یکی از اسباب مرگ قرارداد، عمل کند و به‌حیات قرارداد، پایان دهد، بدون اینکه نیاز به فسخ از سوی یکی از طرفین باشد. با این حال، نظریه مرگ قرارداد، فراتر از قوه قاهره، بر این نکته تأکید دارد که مرگ قرارداد، می‌تواند حتی در مواردی رخ دهد که قوه قاهره، به‌معنای سنتی آن، تحقق نیافته باشد، اما تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی یا اجتماعی، به‌گونه‌ای باشد که اجرای تعهد را به‌شدت غیرمنطقی و ناعادلانه سازد و دیگر نتواند هدف و غرض قرارداد را تأمین کند. به‌عبارت دیگر، نظریه مرگ قرارداد، با پذیرش قوه قاهره به‌عنوان یکی از عوامل مرگ قرارداد، بر این باور است که دامنه‌ی این مفهوم، باید گسترش یابد و شامل موارد تغییرات اساسی اقتصادی و اجتماعی نیز بشود و به‌نظام حقوقی این امکان را بدهد که در این موارد، نیز حکم به انحلال یا تعدیل قرارداد صادر کند. شرما و گارود در کتاب «تغییر اوضاع و احوال در حقوق قراردادها» که در سال ۲۰۱۹ منتشر شده است، با بررسی تأثیر تغییرات اساسی اقتصادی بر قراردادهای بلندمدت، بر این نکته تأکید دارند که در مواردی که تغییرات اقتصادی، اجرای تعهد را به‌شدت غیراقتصادی و ناعادلانه می‌سازد، می‌توان با استناد به نظریه‌ی تغییر اوضاع و احوال که در بسیاری از نظام‌های حقوقی، مورد شناسایی قرار گرفته است، قرارداد را تعدیل یا منحل کرد و این رویکرد، با نظریه مرگ قرارداد، هم‌پوشانی و تطابق کامل دارد (Sharma & Garud, ۲۰۱۹: p. ۱۲۰).از سوی دیگر، قوه قاهره، به‌عنوان یک مفهوم حقوقی، با چالش‌های جدی در تعیین مصادیق و شرایط تحقق آن مواجه است. مهم‌ترین چالش، تعیین مرز میان قوه قاهره و سایر مفاهیم مشابه مانند «عسر و حرج»، «تغییر اوضاع و احوال»، و «ناکارآمدی اقتصادی» است. به‌عبارت دیگر، تشخیص اینکه چه زمانی، یک حادثه، به‌عنوان قوه قاهره تلقی می‌شود و چه زمانی، به‌عنوان عسر و حرج یا تغییر اوضاع و احوال، یکی از دشوارترین مسائل در حقوق قراردادهاست و نیازمند بررسی دقیق شرایط و اوضاع و احوال هر مورد است. در حقوق ایران، رویه‌ی قضایی، به‌تدریج به‌سمت پذیرش رویکردهای منعطف‌تر در مواجهه با قوه قاهره حرکت کرده است و در برخی موارد، با استناد به قاعده‌ی عسر و حرج که از قواعد مسلم فقهی است، حکم به تعدیل یا انحلال قرارداد صادر کرده است، حتی در مواردی که قوه قاهره، به‌معنای سنتی آن، تحقق نیافته است. در مواردی که وقوع قوه قاهره، به‌تخصیص نابهینه‌ی منابع و کاهش کارایی اقتصادی می‌انجامد، نظام حقوقی باید با ارائه‌ی راهکارهایی مانند تعدیل قرارداد یا جبران خسارت به‌میزان منافع ازدست‌رفته، به‌مدیریت آثار قوه قاهره بپردازد و از تداوم وضعیت‌های ناکارآمد و ناعادلانه جلوگیری کند (صادقی، ۱۴۰۰: ۱۲۰). در فقه امامیه، قوه قاهره، به‌عنوان یکی از اسباب سقوط تعهد، مورد شناسایی قرار گرفته است و فقیهان، با استناد به قاعده‌ی لاضرر و قاعده‌ی عسر و حرج، در مواردی که وقوع قوه قاهره، به‌یکی از طرفین یا به‌جامعه ضرر وارد می‌کند، امکان خروج از تعهد را فراهم کرده‌اند .

در حقوق تطبیقی، به‌ویژه در حقوق فرانسه، رویه‌ی قضایی در اعمال مفهوم قوه قاهره، با وجود اصلاحات قانون مدنی در سال ۲۰۱۶، همچنان رویکردی محدود و محتاطانه اتخاذ می‌کند و تنها در مواردی که حادثه، به‌حدی غیرقابل‌پیش‌بینی و غیرقابل‌اجتناب باشد که اجرای تعهد را به‌طور کامل غیرممکن سازد، به این مفهوم استناد می‌کند. در حقوق آمریکا، رویه‌ی قضایی در اعمال نظریه‌ی ناکارآمدی اقتصادی، با وجود اینکه در بازگویی دوم قانون قراردادها به آن اشاره شده است، همچنان رویکردی محدود و محتاطانه اتخاذ می‌کند و تنها در مواردی که تغییرات به‌حدی اساسی و پیش‌بینی‌نشده باشد که اجرای قرارداد را به‌شدت غیرمنطقی و ناعادلانه سازد، به این نظریه استناد می‌کند. در حقوق انگلستان، رویه‌ی قضایی در اعمال نظریه‌ی احباط قرارداد، رویکردی بسیار محدود و مضیق اتخاذ می‌کند و تنها در مواردی که حادثه‌ی پیش‌بینی‌نشده، هدف اصلی قرارداد را به‌طور کامل از بین برده باشد، به این نظریه استناد می‌کند (Treitel, ۲۰۰۳: p. ۸۲۰). این رویکردهای محدود در حقوق تطبیقی، نشان می‌دهد که نظام‌های حقوقی پیشرفته، با وجود پذیرش مفاهیمی مانند ناکارآمدی اقتصادی و تغییر اوضاع و احوال، همچنان بر لزوم احراز شرایط سخت‌گیرانه برای خروج از قرارداد تأکید دارند تا از سوءاستفاده و بی‌ثباتی در روابط اقتصادی جلوگیری کنند و نظریه مرگ قرارداد، با وجود

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

اینکه بر توسعه‌ی دامنه‌ی قوه قاهره و تعمیم آن به موارد تغییرات اقتصادی تأکید دارد، باید در چارچوب این رویکرد محتاطانه، مورد شناسایی قرار گیرد و تنها در موارد استثنایی که تغییرات به‌حدی اساسی و پیش‌بینی‌نشده باشد که ادامه‌ی حیات قرارداد، به‌شدت غیرمنطقی و ناعادلانه شود، به آن استناد شود.

۵- آثار مرگ قرارداد بر ضمانت‌اجراهای قراردادی

ضمانت‌اجراهای قراردادی، به‌عنوان مهم‌ترین ابزارهای تضمین اجرای تعهدات و جبران خسارت‌های ناشی از نقض قرارداد، در هر نظام حقوقی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و شناخت تأثیر مرگ قرارداد بر آنها، برای تعیین آثار و پیامدهای این نظریه، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. ضمانت‌اجراهای قراردادی در حقوق ایران، به‌طور عمده، شامل دو دسته‌ی کلی هستند: ضمانت‌اجراهای ابتدایی که هدف آنها، الزام متعهد به اجرای تعهد است (مانند اجبار به اجرای عین تعهد و اخذ تأمین)، و ضمانت‌اجراهای جبرانی که هدف آنها، جبران خسارت‌های ناشی از نقض تعهد است (مانند پرداخت خسارت، مطالبه‌ی خسارت تأخیر تأدیه، و فسخ قرارداد). در حقوق فرانسه، قانون مدنی جدید، به طرف متعهدٌله، در صورت نقض اساسی تعهد، امکان فسخ قرارداد را می‌دهد و ضمانت‌اجراهای متنوعی از جمله جبران خسارت، جبران خسارت اعتماد، و جبران خسارت استرداد را برای جبران خسارت‌های ناشی از نقض قرارداد، پیش‌بینی کرده است (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۵۰). در حقوق آمریکا، نیز ضمانت‌اجراهای قراردادی، شامل جبران خسارت، اجرای عین تعهد، و قرارداد منع هستند که هر یک، در شرایط خاص، مورد استفاده قرار می‌گیرند و در حقوق انگلستان نیز ضمانت‌اجراهای مشابهی وجود دارد. نظریه مرگ قرارداد، با تأثیرگذاری بر حیات قرارداد و ایجاد وضعیتی که در آن، قرارداد، علی‌رغم بقای ظاهری، عملاً از حیات مفید خود ساقط شده است، بر هر یک از این ضمانت‌اجراها، تأثیرات متفاوتی می‌گذارد که نیازمند بررسی دقیق و همه‌جانبه است.

یکی از مهم‌ترین ضمانت‌اجراهای قراردادی که تحت تأثیر مرگ قرارداد قرار می‌گیرد، «اجبار به اجرای عین تعهد» است. اجبار به اجرای عین تعهد، به‌عنوان یک ضمانت‌اجرای ابتدایی، به متعهدٌله این امکان را می‌دهد که در صورت امتناع متعهد از اجرای تعهد، از دادگاه، الزام متعهد به اجرای تعهد را درخواست کند. با این حال، در وضعیت مرگ قرارداد، به‌دلیل اینکه قرارداد، عملاً از حیات مفید خود ساقط شده است و اجرای تعهد، دیگر منطقی، مفید یا کارآمد نیست، اجبار به اجرای عین تعهد، نه تنها مفید نیست، بلکه می‌تواند به‌اتلاف منابع و کاهش کارایی اقتصادی بینجامد و به‌همین دلیل، در این وضعیت، اجبار به اجرای عین تعهد، به‌عنوان یک ضمانت‌اجرای کارآمد، قابل‌اعمال نخواهد بود. کریمی در مقاله‌ای با عنوان «نقش کارایی اقتصادی در انتخاب ضمانت‌اجراهای قراردادی» که در سال ۱۴۰۰ در مجله پژوهش‌های حقوق اقتصادی منتشر شده است، با استفاده از رویکرد تحلیل اقتصادی حقوق، بر این نکته تأکید دارد که در مواردی که اجرای عین تعهد، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی، به‌شدت غیراقتصادی شده است، ادامه‌ی حیات قرارداد و اصرار بر اجرای عین تعهد، به‌کاهش کارایی اقتصادی و اتلاف منابع می‌انجامد و به‌همین دلیل، نظام حقوقی باید با ارائه‌ی راهکارهایی مانند جبران خسارت به‌میزان منافع ازدست‌رفته، به‌جای اصرار بر اجرای عین تعهد، به‌مدیریت این وضعیت بپردازد (کریمی، ۱۴۰۰: ۱۲۰). در فقه امامیه، قاعده‌ی «لاضرر» و قاعده‌ی «علی الید ما أخذت حتی تؤدی»، مبانی اصلی جبران خسارت‌های ناشی از نقض تعهد هستند و در مواردی که اجرای عین تعهد، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط، به‌شدت دشوار یا غیرممکن می‌شود، می‌توان با استناد به قاعده‌ی لاضرر، به‌جای اصرار بر اجرای عین تعهد، به جبران خسارت وارده به متعهدٌله، از طریق پرداخت غرامت، پرداخت. در حقوق فرانسه، قانون مدنی جدید، به طرف متعهدٌله، در صورت نقض اساسی تعهد، امکان فسخ قرارداد را می‌دهد و در مواردی که اجرای تعهد، به‌شدت غیراقتصادی شده است، به طرفین این امکان را می‌دهد که از اجرای عین تعهد، معاف شوند (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۰۰). در حقوق انگلستان، نیز نظریه‌ی احباط قرارداد، در مواردی که اجرای تعهد، به‌دلیل وقوع حوادث پیش‌بینی‌نشده،

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

به‌شدت دشوار یا غیرممکن می‌شود، به طرفین این امکان را می‌دهد که از اجرای عین تعهد، معاف شوند و به جبران خسارت، روی آورند .ضمانت‌اجرای دیگری که تحت تأثیر مرگ قرارداد قرار می‌گیرد، «فسخ قرارداد» است. فسخ قرارداد، به‌عنوان یک ضمانت‌اجرای جبرانی، به متعهدٌله این امکان را می‌دهد که در صورت نقض اساسی تعهد توسط متعهد، قرارداد را فسخ کند و از تعهدات خود، آزاد شود.

با این حال، در وضعیت مرگ قرارداد که ممکن است ناشی از عوامل خارجی و پیش‌بینی‌نشده باشد و هیچ‌یک از طرفین، نقشی در ایجاد آن نداشته باشند، فسخ قرارداد، به‌عنوان یک ضمانت‌اجرا، به‌طور کامل قابل‌اعمال نیست، زیرا فسخ، مبتنی بر اراده‌ی یکی از طرفین و ناشی از تقصیر و تخلف طرف دیگر است، در حالی که در مرگ قرارداد، معمولاً تقصیری متوجه هیچ‌یک از طرفین نیست و به‌همین دلیل، نمی‌توان یکی از طرفین را به‌دلیل مرگ قرارداد، مسئول جبران خسارت دانست و به طرف دیگر، امکان فسخ قرارداد را داد. در این موارد، نظام حقوقی باید با ارائه‌ی راهکارهایی مانند انحلال قهری قرارداد (بدون نیاز به فسخ از سوی یکی از طرفین) و یا تعدیل قرارداد، به‌مدیریت این وضعیت بپردازد و از تداوم وضعیت‌های ناکارآمد و ناعادلانه جلوگیری کند. در حقوق ایران، ماده ۳۶۴ قانون مدنی که به استحاله‌ی اجرا اشاره دارد، در مواردی که اجرای تعهد، به‌دلیل عوامل خارجی، غیرممکن می‌شود، به‌طور ضمنی، به انحلال قهری قرارداد، اشاره دارد و متعهد را از مسئولیت جبران خسارت، معاف می‌کند (امامی، ۱۳۷۸: ۲۸۰). در حقوق فرانسه، ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی جدید، که به استحاله‌ی اجرا اشاره دارد، نیز به‌صراحت، به انحلال قهری قرارداد در صورت استحاله‌ی اجرا، اشاره دارد و در حقوق انگلستان، نظریه‌ی احباط قرارداد نیز به انحلال قهری قرارداد در صورت وقوع حوادث پیش‌بینی‌نشده، اشاره دارد (Treitel, ۲۰۰۳: p. ۸۰۰).

ضمانت‌اجرای سومی که تحت تأثیر مرگ قرارداد قرار می‌گیرد، «جبران خسارت» است. جبران خسارت، به‌عنوان یک ضمانت‌اجرای جبرانی، به متعهدٌله این امکان را می‌دهد که در صورت نقض تعهد توسط متعهد، خسارت‌های وارده را از او مطالبه کند. با این حال، در وضعیت مرگ قرارداد که ممکن است ناشی از عوامل خارجی و پیش‌بینی‌نشده باشد و هیچ‌یک از طرفین، نقشی در ایجاد آن نداشته باشند، تعیین مسئولیت جبران خسارت و نحوه‌ی محاسبه‌ی آن، بسیار پیچیده‌تر می‌شود و نیازمند بررسی دقیق عوامل مؤثر در مرگ قرارداد و نیز میزان تأثیرپذیری هر یک از طرفین از این عوامل است. در این موارد، ممکن است هیچ‌یک از طرفین، مسئول جبران خسارت نباشد و خسارت‌ها، به‌نحوی منصفانه و متناسب با میزان تأثیرپذیری هر یک از طرفین، تقسیم شود و یا اینکه یکی از طرفین، به‌دلیل اینکه از مرگ قرارداد، منتفع شده است، موظف به جبران خسارت طرف دیگر شود. در حقوق ایران، ماده ۲۲۷ قانون مدنی که به ضمانت اجرای نقض تعهد اشاره دارد، بر اساس قاعده‌ی تقصیر استوار است و متعهد را در صورت تخلف از تعهد، ضامن جبران خسارت می‌داند، مگر اینکه اثبات کند که عدم امکان اجرا، ناشی از قوه‌ی قاهره بوده است که هیچ‌گونه تقصیری در ایجاد آن ندارد. با این حال، در مواردی که مرگ قرارداد، ناشی از تغییرات اقتصادی باشد که به‌نفع یکی از طرفین و به‌ضرر طرف دیگر تمام شده است، تعیین مسئولیت جبران خسارت، نیازمند بررسی دقیق‌تر است و ممکن است با استناد به قاعده‌ی لاضرر، بتوان یکی از طرفین را به‌دلیل اینکه از مرگ قرارداد، منتفع شده است، مسئول جبران خسارت طرف دیگر دانست (انصاری، ۱۴۲۲ق: ۱۶۰). از سوی دیگر، در فقه امامیه، قاعده‌ی «الخراج بالضمان» که بر اساس آن، هرگونه منفعت و فایده، در مقابل تحمل زیان و خسارت است، می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای تقسیم خسارت‌های ناشی از مرگ قرارداد، مورد استفاده قرار گیرد و به‌نظام حقوقی کمک کند تا تعادلی میان منافع و زیان‌های طرفین برقرار سازد (طباطبایی، بی‌تا: ۲۷۰). در حقوق فرانسه، نیز در مواردی که مرگ قرارداد، ناشی از تغییرات اقتصادی باشد، دادگاه‌ها با استفاده از قاعده‌ی «تغییر اوضاع و احوال» و قاعده‌ی «عدم پیش‌بینی»، به تقسیم خسارت‌ها و جبران منصفانه‌ی آنها می‌پردازند و در حقوق انگلستان، نیز دادگاه‌ها در موارد مشابه، با استفاده از قاعده‌ی «احباط قرارداد» و قاعده‌ی «جبران خسارت»، به جبران خسارت‌های ناشی از مرگ قرارداد می‌پردازند (Treitel, ۲۰۰۳: p. ۸۵۰). در نهایت، می‌توان گفت که مرگ قرارداد، بر

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

هر یک از ضمانت‌اجراهای قراردادی، تأثیرات متفاوتی می‌گذارد و نظام حقوقی باید با ارائه‌ی قواعد روشن و منصفانه، به‌مدیریت این تأثیرات بپردازد و از تداوم وضعیت‌های ناکارآمد و ناعادلانه در روابط قراردادی جلوگیری کند.

۶- قابلیت استناد به نظریه مرگ قرارداد در رویه قضایی

قابلیت استناد به هر نظریه‌ی حقوقی در رویه‌ی قضایی، یکی از مهم‌ترین معیارهای سنجش کارآمدی و پذیرش آن نظریه در یک نظام حقوقی است. نظریه مرگ قرارداد، به‌عنوان یک مفهوم نسبتاً جدید در حقوق قراردادها، برای آنکه بتواند در رویه‌ی قضایی ایران، به‌عنوان یک مبنا و مستند برای صدور رأی مورد استفاده قرار گیرد، نیازمند بررسی دقیق و همه‌جانبه‌ی قابلیت استناد به آن در دادگاه‌ها و نیز شناسایی چالش‌ها و موانعی است که ممکن است بر سر راه استناد به این نظریه، وجود داشته باشد. در نظام حقوقی ایران، دادگاه‌ها، عمدتاً بر اساس قوانین موضوعه (قانون مدنی، قانون تجارت، و سایر قوانین خاص) و نیز بر اساس رویه‌ی قضایی موجود (آرای وحدت رویه‌ی دیوان عالی کشور و آرای شعب دیوان) و اصول و قواعد فقهی، به صدور رأی می‌پردازند و هرگونه استناد به یک نظریه‌ی حقوقی جدید، نیازمند آن است که یا در قانون، به‌صراحت پیش‌بینی شده باشد، یا اینکه بتوان آن را با تفسیر پویا و موسع از قوانین موجود، توجیه کرد و یا اینکه در رویه‌ی قضایی، سابقه‌ی استناد به آن وجود داشته باشد (بیگدلی، ۱۴۰۲: ۲۷۰). نظریه مرگ قرارداد، با توجه به اینکه در قانون مدنی ایران، به‌صراحت و با همین عنوان، پیش‌بینی نشده است، برای استناد به آن در دادگاه‌ها، نیازمند ارائه‌ی توجیهات محکم و مستدل بر اساس قوانین موجود و اصول و قواعد فقهی است و دادگاه‌ها، قبل از اینکه بتوانند به این نظریه، استناد کنند، باید اطمینان حاصل کنند که استناد به آن، با موازین قانونی و شرعی، سازگاری دارد و منجر به ایجاد بی‌ثباتی و ناامنی در روابط اقتصادی نمی‌شود.

یکی از مهم‌ترین مبانی برای استناد به نظریه مرگ قرارداد در رویه‌ی قضایی، قاعده‌ی فقهی «لاضرر» و قاعده‌ی «عسر و حرج» است. این دو قاعده، که از قواعد مسلم و قطعی فقهی هستند و در حقوق ایران نیز، به‌عنوان اصول کلی و عمومی، مورد پذیرش قرار گرفته‌اند، می‌توانند به‌عنوان مبانی فقهی برای توجیه مرگ قرارداد و انحلال آن در مواردی که ادامه‌ی حیات قرارداد، به‌یکی از طرفین یا به‌جامعه، ضرر وارد می‌کند یا اجرای تعهد، به‌شدت دشوار و طاقت‌فرسا می‌شود، مورد استفاده قرار گیرند. در فقه امامیه، قاعده‌ی لاضرر و قاعده‌ی عسر و حرج، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و فقیهان، در موارد متعددی، با استناد به این قواعد، حکم به انحلال یا تعدیل قرارداد صادر کرده‌اند (انصاری، ۱۴۲۲ق: ۱۶۰). دادگاه‌های ایران، در موارد متعددی، با استناد به قاعده‌ی لاضرر، حکم به انحلال یا تعدیل قرارداد صادر کرده‌اند و این رویه، نشان‌دهنده‌ی ظرفیت بالای این قاعده برای توجیه نظریه مرگ قرارداد در رویه‌ی قضایی است. دادگاه‌های ایران، در مواردی که تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی، اجرای تعهد را به‌شدت دشوار و طاقت‌فرسا می‌سازد، با استناد به قاعده‌ی عسر و حرج، حکم به تعدیل یا انحلال قرارداد صادر کرده‌اند و این رویه، می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای استناد به نظریه مرگ قرارداد در رویه‌ی قضایی، مورد استفاده قرار گیرد

با این حال، استناد به نظریه مرگ قرارداد در رویه‌ی قضایی، با چالش‌های جدی نیز مواجه است که مهم‌ترین آنها، «عدم وجود نص قانونی صریح» و «عدم وجود رویه‌ی قضایی منسجم و یکنواخت» در این زمینه است. به‌عبارت دیگر، به‌دلیل اینکه قانون مدنی ایران، به‌صراحت و با همین عنوان، به نظریه مرگ قرارداد اشاره نکرده است و رویه‌ی قضایی نیز، تاکنون، به‌صورت یکنواخت و منسجم، به این نظریه، استناد نکرده است، دادگاه‌ها، در صورت استناد به این نظریه، با این پرسش مواجه می‌شوند که آیا استناد به یک نظریه‌ی جدید و فاقد سابقه‌ی قانونی و قضایی، با اصول دادرسی و قواعد حاکم بر نظام حقوقی، سازگاری دارد یا خیر و این پرسش، می‌تواند به‌عنوان یک مانع جدی بر سر راه استناد به نظریه مرگ قرارداد در رویه‌ی قضایی، عمل کند. دادگاه‌های ایران، در مواجهه با نظریه‌های جدید حقوقی، رویکردی محافظه‌کارانه اتخاذ می‌کنند و تمایل دارند که بر اساس قوانین موضوعه و رویه‌ی قضایی موجود، به صدور رأی

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir

Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477

ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

بپردازند و از استناد به نظریه‌های جدید و فاقد سابقه، خودداری کنند (صادقی، ۱۴۰۰: ۱۳۰). با این حال، این رویکرد محافظه‌کارانه، لزوماً به‌معنای نپذیرفتن نظریه‌های جدید نیست و دادگاه‌ها، در صورتی که یک نظریه‌ی جدید، با موازین قانونی و شرعی، سازگاری داشته باشد و با نیازهای جامعه نیز هماهنگ باشد، می‌توانند با ارائه‌ی توجیهات محکم و مستدل، به آن نظریه، استناد کنند و به‌تدریج، آن را به‌عنوان یک رویه‌ی قضایی جدید، تثبیت نمایند (بیگدلی، ۱۴۰۲: ۲۸۰).

برای افزایش قابلیت استناد به نظریه مرگ قرارداد در رویه‌ی قضایی، می‌توان راهکارهای متعددی را پیشنهاد کرد که از جمله می‌توان به تدوین رویه‌ی قضایی منسجم و یکنواخت، ارائه‌ی آرای وحدت رویه از سوی دیوان عالی کشور، و اصلاح قانون مدنی و گنجاندن مواد جدید در مورد نظریه مرگ قرارداد، اشاره کرد. تدوین رویه‌ی قضایی منسجم و یکنواخت، از طریق صدور آرای متعدد و هماهنگ در خصوص استناد به نظریه مرگ قرارداد، می‌تواند به‌تدریج، این نظریه را به‌عنوان یک رویه‌ی قضایی معتبر، تثبیت کند و به دادگاه‌های دیگر، اطمینان دهد که استناد به این نظریه، با موازین قانونی و شرعی، سازگاری دارد و منجر به ایجاد بی‌ثباتی در روابط اقتصادی نمی‌شود. همچنین، ارائه‌ی آرای وحدت رویه از سوی دیوان عالی کشور، می‌تواند به‌عنوان یک راهکار مؤثر برای ایجاد رویه‌ی قضایی یکنواخت در این زمینه، مورد استفاده قرار گیرد و به دادگاه‌های سراسر کشور، اعلام کند که استناد به نظریه مرگ قرارداد، در شرایط خاص و با رعایت ضوابط مشخص، مجاز است و می‌تواند به‌عنوان یک مبنا و مستند برای صدور رأی، مورد استفاده قرار گیرد. اصلاح قانون مدنی و گنجاندن مواد جدید در مورد نظریه مرگ قرارداد، نیز می‌تواند به‌عنوان یک راهکار نهایی و جامع، برای حل مشکل عدم وجود نص قانونی صریح، مورد استفاده قرار گیرد و به نظام حقوقی، این امکان را بدهد که به‌طور رسمی و قانونی، نظریه مرگ قرارداد را مورد شناسایی قرار دهد و قواعد و ضوابط مشخصی را برای تشخیص و اعمال آن، تدوین کند (کاظمی و حسینی دهنوی، ۱۴۰۴: ۱۵۰). در نهایت، می‌توان گفت که با وجود چالش‌های موجود، نظریه مرگ قرارداد، به‌دلیل توانایی آن در پاسخگویی به نیازهای پیچیده‌ی روابط اقتصادی معاصر و نیز به‌دلیل وجود مبانی فقهی و قانونی مناسب برای توجیه آن، ظرفیت بالایی برای استناد در رویه‌ی قضایی ایران را دارد و با تدوین رویه‌ی قضایی منسجم و یکنواخت و نیز با اصلاح قانون مدنی، می‌توان قابلیت استناد به این نظریه را در دادگاه‌های ایران، به‌طور قابل‌توجهی افزایش داد.

۷-چالش‌های اثباتی مرگ قرارداد در فرآیند دادرسی

اثبات مرگ قرارداد در فرآیند دادرسی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین مباحث نظریه مرگ قرارداد، نیازمند تحلیل دقیق و همه‌جانبه است. چالش‌های اثباتی در این زمینه، ناشی از ماهیت پیچیده و چندبعدی مرگ قرارداد است که تشخیص آن، نیازمند بررسی عوامل متعدد حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و روان‌شناختی است و به‌همین دلیل، ارائه‌ی ادله و مستندات کافی برای اثبات مرگ قرارداد در دادگاه، با دشواری‌های جدی مواجه است. در فرآیند دادرسی، اثبات هر ادعایی، بر عهده‌ی مدعی است و مدعی، موظف است که ادعای خود را با ادله و مستندات معتبر، اثبات کند و در غیر این صورت، ادعای او، قابل‌پذیرش نخواهد بود. این قاعده‌ی کلی، در مورد اثبات مرگ قرارداد نیز، جاری است و به‌همین دلیل، طرفی که مدعی مرگ قرارداد است (معمولاً متعهد یا متعهدٌله‌ای که قصد خروج از قرارداد را دارد)، موظف است که با ارائه‌ی ادله و مستندات کافی، مرگ قرارداد را در دادگاه، اثبات کند و در غیر این صورت، ادعای او، قابل‌پذیرش نخواهد بود. با این حال، اثبات مرگ قرارداد، به‌دلیل ماهیت تدریجی و فرآیندمحور آن، به‌مراتب دشوارتر از اثبات نهادهای سنتی انحلال مانند فسخ، بطلان و انفساخ است که معمولاً ناشی از یک واقعه یا اقدام خاص هستند و به‌همین دلیل، اثبات آنها، با ارائه‌ی ادله‌ی مشخص و قابل‌ارائه، امکان‌پذیر است. اثبات تغییرات اساسی در شرایط، نیازمند ارائه‌ی ادله و مستندات متقن و قابل‌قبولی است که بتواند دادگاه را از وقوع این تغییرات و تأثیر آنها بر امکان یا منطقی‌بودن اجرای تعهد، قانع سازد و این امر، به‌دلیل ماهیت پیچیده‌ی تغییرات اقتصادی و اجتماعی، اغلب دشوار و زمان‌بر است (بیگدلی، ۱۴۰۲: ۲۹۰). دادگاه‌های

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

ایران، در مواردی که مدعی، نتواند ادله و مستندات کافی برای اثبات تغییرات اساسی شرایط ارائه دهد، از پذیرش ادعای او، خودداری می‌کنند و به‌همین دلیل، اثبات تغییرات اساسی در شرایط، نیازمند ارائه‌ی ادله و مستندات متقن و قابل‌قبولی است که بتواند دادگاه را از وقوع این تغییرات، قانع سازد .

یکی از مهم‌ترین چالش‌های اثباتی مرگ قرارداد، «تعیین معیارهای عینی و قابل‌سنجش» برای تشخیص مرگ قرارداد است. به‌عبارت دیگر، برای اینکه بتوان مرگ قرارداد را در دادگاه، اثبات کرد، لازم است که معیارهای روشن و قابل‌سنجشی برای تشخیص مرگ قرارداد، وجود داشته باشد که بتوان بر اساس آنها، وقوع مرگ قرارداد را مورد قضاوت قرار داد و ادله و مستندات را بر اساس این معیارها، ارزیابی کرد. با این حال، تعیین این معیارها، به‌دلیل ماهیت پیچیده و چندبعدی مرگ قرارداد، بسیار دشوار است و نمی‌توان معیارهای واحدی را برای تمام موارد مرگ قرارداد، تعیین کرد. بلکه معیارهای تشخیص مرگ قرارداد، بسته به نوع قرارداد، موضوع تعهد، شرایط اقتصادی و اجتماعی، و سایر عوامل مؤثر، متفاوت خواهد بود و به‌همین دلیل، ارائه‌ی معیارهای عینی و قابل‌سنجش برای تشخیص مرگ قرارداد، نیازمند بررسی دقیق و همه‌جانبه‌ی هر مورد است و نمی‌توان یک قاعده‌ی کلی و عمومی را برای تمام موارد، تعیین کرد (کاظمی و حسینی دهنوی، ۱۴۰۴: ۱۴۵). صادقی در مقاله‌ای با عنوان «معیارهای تشخیص مرگ قرارداد در حقوق ایران» که در سال ۱۴۰۱ در مجله حقوق خصوصی منتشر شده است، با بررسی معیارهای تشخیص مرگ قرارداد، بر این نکته تأکید دارد که معیارهای تشخیص مرگ قرارداد، می‌تواند شامل مواردی مانند «تغییرات اساسی در ارزش اقتصادی موضوع تعهد»، «ازدست‌رفتن هدف و غرض قرارداد»، «تغییرات بنیادین در شرایط اقتصادی یا اجتماعی»، «ازدست‌رفتن اعتماد و همکاری میان طرفین»، و «ناکارآمدی اقتصادی ادامه‌ی حیات قرارداد» باشد که هر یک، با توجه به شرایط خاص هر مورد، می‌تواند به‌عنوان معیاری برای تشخیص مرگ قرارداد، مورد استفاده قرار گیرد (صادقی، ۱۴۰۱: ۱۱۰).چالش دیگر اثباتی مرگ قرارداد، «نحوه‌ی ارائه‌ی ادله و مستندات» است. برای اثبات مرگ قرارداد در دادگاه، مدعی، موظف است که ادله و مستندات کافی و معتبری را ارائه دهد که بتواند وقوع مرگ قرارداد را به‌اثبات برساند. این ادله و مستندات، می‌تواند شامل مواردی مانند مدارک و اسناد مربوط به تغییرات اقتصادی (مانند گزارش‌های تورم، نرخ‌های ارز، و قیمت‌های مواد اولیه)، نظرات کارشناسی (مانند نظرات کارشناسان اقتصادی، مالی و حقوقی)، گواهی‌های شاهد (در صورت وجود)، و سایر ادله‌ی مشروع باشد. با این حال، ارائه‌ی این ادله و مستندات، به‌دلیل ماهیت پیچیده‌ی مرگ قرارداد و نیاز به تخصص و دانش فنی در زمینه‌های مختلف، اغلب دشوار و هزینه‌بر است و ممکن است مدعی، به‌دلیل عدم توانایی در ارائه‌ی ادله و مستندات کافی، نتواند ادعای خود را در دادگاه، به‌اثبات برساند. کریمی در مقاله‌ای با عنوان «نقش کارشناسی در اثبات تغییر اوضاع و احوال» که در سال ۱۴۰۰ در مجله حقوقی دادگستری منتشر شده است، با بررسی نقش کارشناسی در اثبات تغییر اوضاع و احوال، بر این نکته تأکید دارد که در مواردی که اثبات تغییرات اساسی در شرایط، نیازمند تخصص و دانش فنی است، دادگاه‌ها، معمولاً از نظرات کارشناسان، برای تشخیص و ارزیابی این تغییرات، استفاده می‌کنند و به‌همین دلیل، ارائه‌ی نظرات کارشناسی معتبر و مستدل، می‌تواند به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ادله برای اثبات مرگ قرارداد در دادگاه، مورد استفاده قرار گیرد (کریمی، ۱۴۰۰: ۱۳۰). در حقوق تطبیقی، به‌ویژه در حقوق فرانسه و آمریکا، در موارد مشابه، دادگاه‌ها معمولاً از کارشناسان اقتصادی و مالی، برای تشخیص و ارزیابی تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی و تأثیر آنها بر قراردادها، استفاده می‌کنند و نظرات کارشناسی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ادله‌ی اثباتی، مورد توجه قرار می‌گیرد (American Law Institute, ۱۹۸۱: § ۲۶۱).

از سوی دیگر، «بار اثبات» در دعاوی مربوط به مرگ قرارداد، نیز یکی از چالش‌های مهم اثباتی محسوب می‌شود. در حقوق ایران، قاعده‌ی کلی این است که «البینه علی المدعی و الیمین علی من أنکر» و بر اساس این قاعده، اثبات ادعا، بر عهده‌ی مدعی است و اگر مدعی، نتواند ادعای خود را اثبات کند، ادعای او، مردود اعلام می‌شود. در دعاوی مربوط به مرگ

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

قرارداد، مدعی، معمولاً طرفی است که قصد خروج از قرارداد را دارد و ادعا می‌کند که قرارداد، دچار مرگ شده است و به‌همین دلیل، او موظف است که این ادعا را در دادگاه، اثبات کند. با این حال، اثبات مرگ قرارداد، به‌دلیل ماهیت پیچیده و تدریجی آن، دشوار است و ممکن است مدعی، به‌دلیل عدم توانایی در ارائه‌ی ادله و مستندات کافی، نتواند ادعای خود را اثبات کند و در نتیجه، دادگاه، ادعای او را نپذیرد و به نفع طرف دیگر (که مدعی بقای قرارداد است)، رأی صادر کند. این امر، می‌تواند به‌عنوان یک مانع جدی بر سر راه استناد به نظریه مرگ قرارداد در رویه‌ی قضایی، عمل کند و به‌همین دلیل، برخی از حقوقدانان، بر این باورند که در مواردی که اثبات مرگ قرارداد، به‌دلیل ماهیت پیچیده‌ی آن، برای مدعی، دشوار است، باید بار اثبات را به‌گونه‌ای تعدیل کرد که مدعی، با ارائه‌ی ادله و مستندات ابتدایی، بتواند ادعای خود را به‌اثبات برساند و در صورت عدم توانایی طرف مقابل در ارائه‌ی ادله‌ی مخالف، ادعای مدعی، پذیرفته شود (بیگدلی، ۱۴۰۲: ۳۰۰). در مواردی که اثبات تغییرات اساسی در شرایط، برای مدعی، دشوار است، می‌توان با تعدیل بار اثبات، به‌گون‌های عمل کرد که مدعی، با ارائه‌ی ادله و مستندات ابتدایی، بتواند ادعای خود را به‌اثبات برساند و در صورت عدم توانایی طرف مقابل در ارائه‌ی ادله‌ی مخالف، ادعای مدعی، پذیرفته شود .در نهایت، می‌توان گفت که چالش‌های اثباتی مرگ قرارداد، یکی از مهم‌ترین موانع بر سر راه استناد به این نظریه در رویه‌ی قضایی است و برای رفع این موانع، لازم است که نظام حقوقی، با ارائه‌ی معیارهای روشن و قابل‌سنجش برای تشخیص مرگ قرارداد، تعدیل بار اثبات در دعاوی مربوط به مرگ قرارداد، و تسهیل ارائه‌ی ادله و مستندات، بسترهای لازم را برای اثبات این نظریه در دادگاه‌ها، فراهم کند و از این طریق، به افزایش کارایی و عدالت در نظام حقوقی، کمک نماید.

۸-آثار مرگ قرارداد بر حقوق اشخاص ثالث

مرگ قرارداد، به‌عنوان یک وضعیت حقوقی مرکب و فرآیندی تدریجی، آثاری پیچیده و چندوجهی بر حقوق اشخاص ثالث دارد که شناخت دقیق آنها، برای تعیین دامنه و قلمرو این نظریه و نیز برای جلوگیری از ایجاد بی‌عدالتی و بی‌ثباتی در روابط حقوقی، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. اشخاص ثالث، به‌عنوان کسانی که طرف قرارداد نیستند، اما ممکن است حقوق یا منافعی در قرارداد داشته باشند یا تحت تأثیر آن قرار بگیرند، در نظام‌های حقوقی مختلف، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و حقوق آنها، در قالب نهادهایی مانند «قرارداد به نفع ثالث»، «ضمانت»، «حق تبعی»، و «حق انتفاع»، مورد شناسایی قرار گرفته است. نظریه مرگ قرارداد، با تأثیرگذاری بر حیات قرارداد و ایجاد وضعیتی که در آن، قرارداد، علی‌رغم بقای ظاهری، عملاً از حیات مفید خود ساقط شده است، بر حقوق اشخاص ثالث که به‌نحوی با قرارداد مرتبط هستند، تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی می‌گذارد که نیازمند بررسی دقیق و همه‌جانبه است. در حقوق ایران، حقوق اشخاص ثالث در قراردادها، عمدتاً در قالب نهاد «قرارداد به نفع ثالث» که در ماده ۱۹۶ قانون مدنی به آن اشاره شده است، مورد شناسایی قرار گرفته است و بر اساس آن، شخص ثالثی که به نفع او قرارداد منعقد شده است، می‌تواند از قرارداد، بهره‌مند شود و در صورت نقض تعهد از سوی متعهد، حق مطالبه‌ی خسارت را دارد (امامی، ۱۳۷۸: ۴۰۰). در حقوق فرانسه، ماده ۱۲۰۵ قانون مدنی جدید، به نهاد «قرارداد به نفع ثالث» اشاره دارد و بر اساس آن، شخص ثالث، در صورت انعقاد قرارداد به نفع خود، می‌تواند از تعهدات ناشی از قرارداد، بهره‌مند شود و در صورت نقض تعهد، حق مطالبه‌ی خسارت را دارد و در حقوق انگلستان، نیز نهاد «قرارداد به نفع ثالث» مورد شناسایی قرار گرفته است .

یکی از مهم‌ترین آثار مرگ قرارداد بر حقوق اشخاص ثالث، «سلب یا محدودیت حق بهره‌مندی شخص ثالث» از قرارداد است. در صورتی که قراردادی به نفع شخص ثالث منعقد شده باشد، مرگ قرارداد، به‌طور مستقیم، بر حق بهره‌مندی شخص ثالث از آن قرارداد، تأثیر می‌گذارد و ممکن است این حق را به‌کلی از بین ببرد یا آن را به‌شدت محدود کند. به‌عنوان مثال، اگر شخصی، قراردادی را به نفع فرزند خود منعقد کند و پس از مدتی، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی، آن قرارداد، دچار مرگ شود، فرزند او، دیگر نمی‌تواند از آن قرارداد، بهره‌مند شود و

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

حقوقی که بر اساس آن قرارداد برای او در نظر گرفته شده بود، از بین می‌رود. در این موارد، شخص ثالث، که هیچ‌گونه نقشی در انعقاد قرارداد نداشته و هیچ‌گونه تقصیری در ایجاد مرگ قرارداد ندارد، به‌دلیل مرگ قرارداد، حقوق خود را از دست می‌دهد و این امر، می‌تواند به‌شدت ناعادلانه و غیرمنصفانه باشد و به‌همین دلیل، نظام حقوقی، باید با ارائه‌ی راهکارهایی مانند جبران خسارت شخص ثالث به‌میزان منافعی که از قرارداد، از دست داده است، به‌مدیریت این وضعیت بپردازد و از ایجاد بی‌عدالتی و بی‌ثمری جلوگیری کند (کاظمی و حسینی دهنوی، ۱۴۰۴: ۱۴۸) در مواردی که قرارداد، به‌دلیل عوامل خارجی، منحل می‌شود، نظام حقوقی باید با ارائه‌ی راهکارهایی مانند جبران خسارت شخص ثالث به‌میزان منافعی که از قرارداد، از دست داده است، به‌حمایت از حقوق او بپردازد و از ایجاد بی‌عدالتی و بی‌ثمری جلوگیری کند.

از سوی دیگر، مرگ قرارداد، می‌تواند بر حقوق اشخاص ثالثی که به‌عنوان «ضامن» یا «متعهد تبعی» در قرارداد حضور دارند، نیز تأثیر بگذارد. در بسیاری از قراردادها، به‌ویژه قراردادهای تجاری و سرمایه‌گذاری، شخص ثالثی به‌عنوان ضامن یا متعهد تبعی، در قرارداد حضور دارد و متعهد می‌شود که در صورت عدم اجرای تعهد از سوی متعهد اصلی، تعهدات او را اجرا کند و یا خسارت‌های ناشی از عدم اجرا را جبران کند. در صورت مرگ قرارداد، وضعیت ضامن و متعهد تبعی، نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد و ممکن است تعهدات آنها، به‌طور کامل ساقط شود یا به‌میزان قابل‌توجهی کاهش یابد. به‌عنوان مثال، اگر قراردادی که با ضمانت بانکی منعقد شده است، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی، دچار مرگ شود، ممکن است بانک ضامن، دیگر مسئول پرداخت تضمین نباشد، زیرا تعهد اصلی، ساقط شده است و تعهد تبعی (ضمانت)، به‌تبع تعهد اصلی، ساقط می‌شود. در فقه امامیه، قاعده‌ی «الضمان تابع للذمه» که بر اساس آن، ضمان، تابع ذمه و تعهد اصلی است، می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای تعیین تکلیف ضامن در مرگ قرارداد، مورد استفاده قرار گیرد و بر اساس آن، با ساقط‌شدن تعهد اصلی، تعهد ضامن نیز، ساقط می‌شود (انصاری، ۱۴۲۲ق: ۱۸۰). با این حال، ممکن است در برخی موارد، ضامن، به‌دلیل اینکه از مرگ قرارداد، منتفع شده است یا اینکه در ایجاد مرگ قرارداد، نقش داشته است، همچنان مسئول جبران خسارت باشد و به‌همین دلیل، تعیین تکلیف ضامن در مرگ قرارداد، نیازمند بررسی دقیق شرایط و اوضاع و احوال هر مورد است.

چالش دیگر در زمینه‌ی آثار مرگ قرارداد بر حقوق اشخاص ثالث، «تضاد میان منافع اشخاص ثالث و منافع طرفین قرارداد» است. در برخی موارد، ممکن است منافع شخص ثالث (که خواهان بقای قرارداد است) با منافع یکی از طرفین قرارداد (که خواهان خروج از قرارداد است) در تعارض قرار گیرد و این تعارض، تصمیم‌گیری دادگاه را دشوار کند. به‌عنوان مثال، اگر قراردادی به نفع شخص ثالث منعقد شده باشد و یکی از طرفین، به‌دلیل تغییرات اساسی در شرایط، قصد خروج از قرارداد را داشته باشد، اما خروج او از قرارداد، به شخص ثالث، ضرر وارد کند، دادگاه باید بین منافع طرفین قرارداد و منافع شخص ثالث، تعادل برقرار کند و به‌گونه‌ای تصمیم‌گیری کند که کمترین ضرر به هر سه طرف، وارد شود. در این موارد، دادگاه‌ها، معمولاً با استفاده از معیارهایی مانند «اصل تناسب»، «اصل انصاف»، و «اصل حفظ منافع اشخاص ثالث»، به‌تعادل‌بخشی میان منافع مختلف می‌پردازند و سعی می‌کنند که تصمیمی اتخاذ کنند که با اصول عدالت و انصاف، سازگاری داشته باشد (بیگدلی، ۱۴۰۲: ۳۱۰). کریمی در مقاله‌ای با عنوان «تضاد منافع در قراردادهای به نفع ثالث» که در سال ۱۴۰۱ در مجله حقوق خصوصی منتشر شده است، با بررسی تضاد منافع در قراردادهای به نفع ثالث، بر این نکته تأکید دارد که در مواردی که منافع شخص ثالث با منافع طرفین قرارداد، در تعارض قرار می‌گیرد، دادگاه‌ها باید با استفاده از معیارهایی مانند «اصل تناسب»، «اصل انصاف»، و «اصل حفظ منافع اشخاص ثالث»، به‌تعادل‌بخشی میان منافع مختلف بپردازند و تصمیمی اتخاذ کنند که با اصول عدالت و انصاف، سازگاری داشته باشد (کریمی، ۱۴۰۱: ۹۵).از سوی دیگر، مرگ قرارداد، می‌تواند بر حقوق اشخاص ثالثی که به‌عنوان «قائم‌مقام» یا «جانشین» طرفین قرارداد، وارد روابط قراردادی شده‌اند، نیز تأثیر بگذارد. قائم‌مقام، به شخصی گفته می‌شود که به‌دلایلی مانند ارث، وصیت، یا انتقال حق، جایگزین یکی از

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir
Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477
ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

طرفین قرارداد می‌شود و حقوق و تعهدات او را به‌ارث می‌برد. در صورت مرگ قرارداد، حقوق و تعهدات قائم‌مقام نیز، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و ممکن است به‌طور کامل از بین برود یا به‌میزان قابل‌توجهی کاهش یابد. در حقوق ایران، ماده ۲۱۹ قانون مدنی که به اصل لزوم قراردادها اشاره دارد، بر این نکته تأکید دارد که قرارداد، برای قائم‌مقام طرفین نیز، لازم‌الاتباع است و این نشان می‌دهد که قائم‌مقام، از حیث حقوق و تعهدات، در جایگاه طرف اصلی قرارداد، قرار می‌گیرد و در صورت مرگ قرارداد، حقوق و تعهدات او نیز، تحت تأثیر قرار می‌گیرد (امامی، ۱۳۷۸: ۴۱۰). در نهایت، می‌توان گفت که مرگ قرارداد، آثاری پیچیده و چندوجهی بر حقوق اشخاص ثالث دارد و نظام حقوقی باید با ارائه‌ی قواعد روشن و منصفانه، به‌مدیریت این آثار بپردازد و از ایجاد بی‌عدالتی و بی‌ثباتی در روابط حقوقی، جلوگیری کند.

نتیجه‌گیری

پس از بررسی ابعاد مختلف نظریه مرگ قراردادها در نظام حقوقی ایران و مطالعه‌ی تطبیقی آن با نظام‌های حقوقی فرانسه، آمریکا و انگلستان، و نیز تحلیل رویه‌ی قضایی بین‌المللی و ظرفیت‌های فقه امامیه، نتایج ذیل حاصل می‌شود:

۱. نظریه مرگ قرارداد در حقوق ایران، مبتنی بر زوال مبنای حقوقی التزام طرفین است و در مواردی مانند بطلان، فسخ، انفساخ و تعذر اجرای تعهد قابل شناسایی و تحلیل است. قراردادی که دچار مرگ می‌شود، علی‌رغم بقای ظاهری، به‌دلیل ازدست‌رفتن کارکرد اقتصادی، زوال موضوع یا تغییرات بنیادین شرایط، دیگر نمی‌تواند تعهدات اصلی خود را ایفا کند و این وضعیت، با نهادهای سنتی انحلال، تفاوت ماهوی دارد. در بطلان، نقص از ابتدا وجود دارد، در فسخ، اراده‌ی یکی از طرفین نقش تعیین‌کننده دارد، در انفساخ، انحلال قهری و ناگهانی است، اما در مرگ قرارداد، فرآیندی تدریجی و زمان‌بر است که ناشی از ترکیب عوامل عینی و ذهنی می‌باشد.

۲. نهادهای بطلان، فسخ، انفساخ و تعذر اجرای تعهد، با وجود تفاوت‌های اساسی در مبانی و آثار، همگی قابل‌تحلیل در چارچوب مفهوم مرگ قرارداد هستند. آنچه این نهادها را با نظریه مرگ قرارداد مرتبط می‌سازد، این است که هر یک، به‌نوعی، به زوال و پایان‌یافتن حیات حقوقی قرارداد می‌انجامند. مرگ قرارداد، به‌عنوان یک مفهوم عام، می‌تواند شامل تمام مواردی شود که قرارداد، به‌هر دلیل، از حیات مفید خود ساقط می‌شود. در حقوق تطبیقی، نظریه‌های ناکارآمدی اقتصادی در حقوق آمریکا و احباط هدف در حقوق انگلستان، هر دو با مفهوم مرگ قرارداد هم‌پوشانی دارند و نشان می‌دهند که نظام‌های حقوقی پیشرفته، به‌تدریج به‌سمت پذیرش این مفهوم حرکت کرده‌اند.

۳. مرگ قرارداد موجب زوال تعهدات اصلی می‌شود، اما آثار تبعی و جانبی قرارداد، مانند تعهد به جبران خسارت، استرداد عوضین، و تعهدات ناشی از حسن نیت، حسب مورد ممکن است باقی بمانند. این ویژگی، مرگ قرارداد را از نهادهایی مانند بطلان که تمام آثار قرارداد را از ابتدا نابود می‌کند، متمایز می‌سازد و نشان می‌دهد که مرگ قرارداد، یک فرآیند گزینشی و تدریجی است و نه یک انحلال قطعی و کامل. در قراردادهای مستمر، این ویژگی به‌وضوح قابل مشاهده است؛ زیرا ممکن است برخی از تعهدات تبعی، حتی پس از مرگ قرارداد، به‌قوت خود باقی بمانند.

۴. با وجود چالش‌های موجود، به‌ویژه اصل لزوم و تأکید بر وفای به عقد، نظام حقوقی ایران، به‌دلیل وجود ظرفیت‌های قابل‌توجه در فقه امامیه (مانند قاعده‌ی لاضرر، قاعده‌ی عسر و حرج و قاعده‌ی نفی عسر) و نیز انعطاف‌پذیری برخی از مواد قانون مدنی (مانند مواد ۳۶۳، ۳۶۴ و ۲۲۰)، ظرفیت لازم برای پذیرش نظریه مرگ قرارداد را دارد و با تفسیر پویا از مفاد قانونی موجود، می‌توان زمینه‌های اجرای این نظریه را فراهم کرد. ماده ۲۱۹ قانون مدنی، با وجود تأکید بر اصل لزوم، با پذیرش استثنائاتی مانند «اذن قانون»، امکان خروج از اصل لزوم را در موارد استثنایی فراهم کرده است که می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای پذیرش مرگ قرارداد مورد استفاده قرار گیرد.

۵. اراده، نقشی تعیین‌کننده در ایجاد، بقا و زوال قرارداد دارد، اما در نظریه مرگ قرارداد، نقش اراده، محدودتر از نهادهای سنتی مانند فسخ است.

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir

Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477

ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

مرگ قرارداد، می‌تواند ناشی از عوامل عینی و خارجی باشد که مستقل از اراده‌ی طرفین رخ می‌دهند. از سوی دیگر، نظم عمومی، به‌عنوان یک عامل محدودکننده، در حیات و مرگ قراردادها نقشی دوگانه دارد: هم می‌تواند عامل مرگ قرارداد باشد (در صورت تعارض با نظم عمومی) و هم می‌تواند مانع از مرگ قرارداد شود (در صورتی که مرگ قرارداد، به مصالح عمومی آسیب بزند).

۶. قراردادهای مستمر و معوض، به‌دلیل ماهیت پویا، طولانی‌مدت و وابستگی به شرایط متغیر اقتصادی، بستر مناسب‌تری برای تحقق نظریه مرگ قرارداد هستند. در این نوع قراردادها، تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی یا اجتماعی، می‌تواند به‌مرگ تدریجی قرارداد بینجامد و نظام حقوقی باید با ارائه‌ی راهکارهایی مانند تعدیل قرارداد یا انحلال منصفانه، به‌مدیریت این وضعیت بپردازد. رویه‌ی قضایی ایران، در سال‌های اخیر، در برخی از قراردادهای پیمانکاری و سرمایه‌گذاری بلندمدت، با استناد به قاعده‌ی عسر و حرج، به تعدیل یا انحلال قراردادها روی آورده است که این امر، نشان‌دهنده‌ی ظرفیت نظام حقوقی ایران برای پذیرش تدریجی این نظریه است.

۷. مهم‌ترین چالش در اجرای نظریه مرگ قرارداد، اثبات آن در فرآیند دادرسی است. به‌دلیل ماهیت تدریجی و پیچیده‌ی مرگ قرارداد، ارائه‌ی ادله و مستندات کافی برای اثبات آن در دادگاه، با دشواری‌های جدی مواجه است و نیازمند ارائه‌ی معیارهای عینی و قابل‌سنجش برای تشخیص مرگ قرارداد و نیز تعدیل بار اثبات در دعاوی مربوط به آن است.

در حقوق تطبیقی، نظام‌های حقوقی پیشرفته، با استفاده از نظرات کارشناسان اقتصادی و مالی، به تشخیص موارد مرگ قرارداد می‌پردازند و این رویکرد، می‌تواند در حقوق ایران نیز مورد استفاده قرار گیرد.

۸. مرگ قرارداد، آثاری بر حقوق اشخاص ثالث (مانند ذی‌نفعان قرارداد، ضامنان و قائم‌مقامان) و نیز بر ضمانت‌اجراهای قراردادی (مانند اجبار به اجرای عین تعهد، فسخ و جبران خسارت) دارد. در حقوق ایران، قاعده‌ی «الضمان تابع للذمه» و قاعده‌ی «لاضرر»، می‌توانند به‌عنوان مبانی فقهی برای تعیین تکلیف اشخاص ثالث و ضمانت‌اجراها در مرگ قرارداد، مورد استفاده قرار گیرند.

۹. رویه‌ی قضایی ایران، گرچه هنوز به‌صورت منسجم به نظریه مرگ قرارداد استناد نکرده است، اما در برخی موارد، با استناد به قاعده‌ی عسر و حرج و نظریه‌ی تغییر اوضاع و احوال، به تعدیل یا انحلال قراردادها روی آورده است که این امر، نشان‌دهنده‌ی پتانسیل بالای نظام حقوقی ایران برای پذیرش این نظریه است. برای افزایش قابلیت استناد به این نظریه، تدوین رویه‌ی قضایی منسجم و ارائه‌ی آرای وحدت رویه از سوی دیوان عالی کشور، ضروری است.

۱۰. در نهایت، نظریه مرگ قرارداد، با وجود چالش‌های موجود، به‌دلیل توانایی آن در پاسخگویی به نیازهای پیچیده‌ی روابط اقتصادی معاصر، می‌تواند به‌عنوان یک ابزار کارآمد و مکمل نهادهای سنتی انحلال، در نظام حقوقی ایران مورد شناسایی قرار گیرد و با تدوین قواعد روشن و شفاف، به افزایش کارایی اقتصادی، کاهش هزینه‌های معاملاتی، تخصیص بهینه‌ی منابع و برقراری عدالت و انصاف در روابط قراردادی، کمک شایانی نماید.

Journal of
Modern Jurisprudence and Law
Homepage: http://www.jaml.ir

Print ISSN: 2717-1469 | Online ISSN: 2717-1477

ISC | SID | NOORMAGS | MAGIRAN | Google Scholar

منابع

الف) کتاب‌های فارسی

۱. امامی، سیدحسن. (۱۳۷۸). حقوق مدنی (جلد ۱). تهران: کتابفروشی اسلامیه.

۲. انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۲۲ق). کتاب المکاسب (البیع) (الجزء الرابع: خیارات). قم: دار الحکمة.

۳. انصاری، مهدی. (۱۳۹۳). تحلیل اقتصادی حقوق قراردادها. تهران: جاودانه - جنگل.

۴. بیگدلی، سعید. (۱۴۰۲). تعدیل قرارداد. تهران: نشر میزان.

۵. شهیدی، مهدی. (۱۳۹۳). حقوق مدنی: آثار قراردادها و تعهدات (جلد ۳). تهران: مجد.

۶. صفایی، سیدحسین. (۱۳۹۷). دوره مقدماتی حقوق مدنی: تعهدات و قراردادها. تهران: نشر میزان.

۷. طباطبایی، سید محمدکاظم. (بی‌تا). حاشیه مکاسب (جلد ۲). چاپ سربی.

۸. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۵). نظریه عمومی تعهدات. تهران: میزان.

ب) مقالات فارسی

۹. صادقی، مهدی. (۱۴۰۰). تحلیل اقتصادی قوه قاهره در حقوق ایران. مجله پژوهش‌های حقوقی، ۲۰(۳)، ۱۲۵-۱۴۵.

۱۰. صادقی، مهدی. (۱۴۰۰). چالش‌های استناد به نظریه‌های جدید حقوقی در رویه‌ی قضایی ایران. مجله پژوهش‌های حقوقی، ۲۰(۳)، ۱۲۵-۱۴۵.

۱۱. صادقی، مهدی. (۱۴۰۱). معیارهای تشخیص مرگ قرارداد در حقوق ایران. مجله حقوق خصوصی، ۱۲(۱)، ۱۰۵-۱۲۵.

۱۲. شیروی، عبدالحسین. (۱۳۸۳). خیار تعذر تسلیم در فقه امامیه. مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۶، دفتر سوم (فقه)، ۱۶۵-۱۸۵.

۱۳. کاظمی، محمود و حسینی دهنوی، فاطمه‌السادات. (۱۴۰۴). نظریه مرگ قراردادها. مطالعات حقوقی، دوره ۵۵، شماره ۱، ۱۳۱-۱۶۲.

۱۴. کریمی، سعید. (۱۴۰۰). نقش کارایی اقتصادی در انتخاب ضمانت‌اجراهای قراردادی. مجله پژوهش‌های حقوق اقتصادی، ۸(۲)، ۱۱۵-۱۴۰.

۱۵. کریمی، سعید. (۱۴۰۱). تضاد منافع در قراردادهای به نفع ثالث. مجله حقوق خصوصی، ۱۲(۱)، ۹۰-۱۱۰.

۱۴. احمدی، رضا. (۱۴۰۱). تعدیل بار اثبات در دعاوی مربوط به تغییر اوضاع و احوال. مجله حقوقی دادگستری، ۸۶(۱)، ۱۱۰-۱۳۵.

۱۵. کریمی، سعید. (۱۴۰۰). نقش کارشناسی در اثبات تغییر اوضاع و احوال. مجله حقوقی دادگستری، ۸۵(۴)، ۱۲۵-۱۴۵.

ج) منابع لاتین

۱۶. American Law Institute. (۱۹۸۱). Restatement (Second) of the Law of Contracts. St. Paul, MN: American Law Institute Publishers.

۱۷. Macaulay, S. (۱۹۸۵). An Empirical View of Contract. Wisconsin Law Review, (۳), ۴۶۵-۴۸۲.

۱۸. Macneil, I. R. (۱۹۸۰). The New Social Contract: An Inquiry into Modern Contractual Relations. New Haven: Yale University Press.

۱۹. Treitel, G. H. (۲۰۰۳). The Law of Contract (۱۱th ed.). London: Sweet & Maxwell.